

## آتش و خشم

## مایکل وولف

## مقدمه

در ابتدا قرار بود مایکل وولف مروری بر 100 روز اول کاری ترامپ تهیه کند. اما در 200 روز بعدی آن قدر اتفاقاتی مختلف افتاد که لازم شد کار بیشتری انجام شود و به این ترتیب کتاب شکل گرفت.

وقایعی که در کتاب آمده، حاصل هجده ماه مکالمه با ترامپ و اطرافیانش است. وولف می‌گوید این کار خیلی پیش از آن که حتی ترامپ خودش را در کاخ سفید تصور کند، با مصاحبه‌ای در خانه ترامپ در بورلی هیلز، شروع شد، در حالی که در تمام مدت مصاحبه، ترامپ داشت از یک سطل نیم کیلویی هاگن-داز بستنی می‌خورد.

کتاب در کل حاوی 200 مصاحبه است. وولف ادعا کرده که به عنوان ناظر بیرونی، آشوب کاخ سفید را روایت کرده است. آشوب به این معنا که هیچ‌کس در کاخ سفید نبود که قدرت کافی برای بیرون کردن وولف داشته باشد و او هم ماند و این کتاب را نوشت.

در این مقدمه فقط صحبت از ترامپ نیست، بلکه از دو دوست و مشاورش، استیو بانون و راجر الیز هم سخن هست. وولف می‌نویسد چند هفته قبل از مراسم تحلیف ریاست جمهوری، آنها برای شام جمع شدند (بانون دیر رسید و گفت چیزی نمی‌نوشد، درست مثل ترامپ) و همه از این‌که در انتخابات برنده شده بودند، شوکه بودند. در واقع، جزییات عجیب بیش از سیاست به چشم می‌آید: بانون شلوار سربازی و دو پیراهن پوشیده بود و دیر رسید. ام بعد فاکس نیوز به کمک راجر الیز مدت زیادی درباره این‌که چرا ترامپ برنده شده بود، سخنرانی کرد.

واضح است که همه اطرافیان ترامپ کمابیش نمی‌فهمیدند چرا او برنده شده است و تردید داشتند که بتواند از پس ریاست‌جمهوری برآید. الیز مجبور شد از بانون بپرسد آیا ترامپ «فهمیده چه اتفاقی افتاده» و بانون گفت که فهمیده- اما وولف می‌گوید بانون قبل از این جواب مکشی کرد که کمی طولانی بود.

در این کتاب با اولین نشانه از دخالت‌های بسیار روسها در این انتخابات، مواجه می‌شویم. روجر الیز از استیو بانون می‌پرسد ترامپ خودش را با این کشور در چه داستانی انداخته است. بانون می‌گوید به امید دیدن پوتین به آنجا رفته است. گرچه پوتین تمایلی نداشت، اما مجبور شد با این دوستی اجباری تن دهد، وولف این را از زبان بانون نقل می‌کند.

**روز انتخابات.** هیچ کس انتظار نداشته ترامپ برنده انتخابات شود: مثلاً مشاور نزدیک او، کلیان کانوی، شروع می‌کند به زنگ زدن به چندین تهیه‌کننده تلویزیونی و آنها را مسئول شکستی که برای خودش پیش‌بینی می‌کند، می‌داند. اول حزب جمهوری‌خواه را متهم می‌کند و همین‌طور پیش می‌رود. در مرحله بعد که خبر برنده شدن ترامپ می‌رسد، سعی می‌کند نشان دهد چه کار خارق‌العاده‌ای انجام داده است که بدترین کاندیدای تاریخ را به شانس برنده شدن رسانده شده است. وولف می‌نویسد چیزی که همه بر سرش توافق داشتند این نبود که ترامپ برنده نمی‌شود، بلکه این بود که ترامپ **نباید** برنده شود.

به گفته این کتاب، حتی خود ترامپ هم مطمئن نبود که بخواهد رییس‌جمهور شود. او بیشتر دنبال برنامه‌هایش برای شبکه تلویزیونی ترامپ و فعالیت‌های اقتصادی دیگر بود. حتی داشت آماده می‌شد که بگوید در انتخابات حق او دزدیده شده و علت شکستش همین بوده است.

وولف ادعا می‌کند ترامپ می‌گفته هیلاری کلینتون بهترین آدم‌ها را در کمپینش دارد و آدم‌های دوروبر او همه احمق و به‌دردنخورند. آنقدر از کمپینش نامطمئن بود که دوست نداشت برای آن خرج کند. او که خودش را همه جا میلیارد می‌نامید، فقط ده میلیون دلار به کمپین قرض داد آن هم به شرط این که وقتی اوضاع بهتر شد، پول را به او برگردانند و آخر سر هم استیو مانچین مجبور شد خودش وام را تحویل بگیرد، مبدا که ترامپ فراموش کرده باشد.

وولف می‌گوید تنها کسی که به برنده شدن ترامپ اطمینان داشت، بانون بود، اما از آنجا همه او را به «استیو دیوانه» می‌شناختند، کسی او را جدی نگرفت.

وولف ادامه می‌دهد که ازدواج ترامپ با ملانیا برای اطرافیانش قابل درک نبود. حتی اگر هر دو در برج ترامپ بودند، می‌شد که روزها با هم حرف زنند. ملانیا ممکن بود اصلاً نداند ترامپ در کدام خانه است و علاقه خاصی به کار او هم نشان نمی‌داد.

اما ترامپ درباره او زیاد حرف می‌زد و اشتباه هم نیست که بگوییم ازدواج آنها فقط اسمی بود. حتی وقتی در جمعی بودند، ترامپ ظاهر او را تحسین می‌کرد و صادقانه می‌گفت که او همسر بی‌نظیری است. موافقت همسرش را برای همه چیز از جمله پیشنهاد ریاست‌جمهوری می‌خواست.

ملانیا موافقت کرد و یکی از محدود افرادی بود که باور داشت او برنده انتخابات می‌شود. گرچه فکرش برایش ترسناک بود، نمی‌خواست زندگی امن و مطمئنش را از دست بدهد، شرایطی که هم او را دور از خبرگزاری‌ها و خانواده ترامپ نگه می‌داشت و هم اجازه می‌داد بر تربیت پسرش، بارون، تمرکز کند.

نوار بی‌شرمانه ترامپ که منتشر شد، مایه شرمساری ملانیا هم بود. خوبی‌اش این بود که نوید رییس‌جمهور نشدن ترامپ را می‌داد، چیزی که خود ترامپ هم برای دلگرمی ملانیا به او می‌گفت.

تصویری که کتاب از شب انتخابات در برج ترامپ می‌دهد، غم‌انگیز است. افراد کمپین خیالشان راحت بود که برنده نمی‌شوند و خبرگزاری‌ها روی آنها متمرکز نخواهند شد، همه افراد مهم آماده بودند که سر شغل‌های جدیدشان بروند. ترامپ آماده بود نقش قربانی کمپین شرور و بدذات کلینتون را بازی کند. وقتی معلوم شد که در حال برنده شدن است، همه چیز عوض شد. در عرض یک ساعت، پسرش، دونالد جونیور «انگار روح دیده بود»، ملانیا «غرق در اشک بود و نه اشک شادی»، ترامپ از «گیجی» به «شوکه» و «وحشت‌زده» تغییر کرد. و بعد هم مهمترین تغییرش اتفاق افتاد: تبدیل شد به «مردی که باور داشت همیشه لیاقت و توانایی این را داشته که رییس جمهور آمریکا باشد».

## روز انتخابات

در بعدازظهر روز هشتم نوامبر 2016 کلین کانوی، مدیر کمپین انتخاباتی دونالد ترامپ، و یکی از شخصیت‌های اصلی و برجسته ترامپ ورلد، در دفتر شیشه‌ای‌اش در برج ترامپ حاضر شد. ستاد انتخاباتی دونالد ترامپ درست تا هفته‌های آخر رقابت انتخاباتی یک مکان بی‌اهمیت باقی مانده بود. تنها چیزی که به نظر می‌رسید این ستاد را از یک دفتر شرکت متمایز می‌کرد تعدادی پوستر حاوی شعارهای حزب راست بود.

کلین کانوی حالت شادمانی به شکل قابل‌توجهی در چهره‌اش پدیدار بود با توجه به اینکه تصور می‌کرد قرار است به‌زودی یک شکست جانانه را در انتخابات تجربه کند. کانوی مطمئن بود که ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری شکست می‌خورد، اما قطعا فاصله شش امتیازی‌اش را از رقیب حفظ می‌کند و این یک پیروزی اساسی برایش محسوب می‌شود. کانوی برای شکست ناامید کننده ترامپ در این انتخابات اهمیتی قائل نمی‌شد، زیرا این شکست را تقصیر رینز پریباس، رئیس کمیته ملی جمهوری خواهان، می‌دانست.

کانوی بخشی از آن روز را به تماس گرفتن با دوستان و متحدان خود در دنیای سیاست و سرزنش کردن پریباس گذرانده بود. پس از تمام شدن تماس‌های سیاسی، کانوی با برخی از تهیه‌کنندگان تلویزیونی و خبرگزاری‌هایی که در این مدت روابط قوی‌ای باهاشان برقرار کرده و در چند هفته اخیر پیوسته باهاشان مصاحبه کرده بود تماس گرفت و درباره موضوع شکست خوردن ترامپ مطلعشان کرد، و امیدوار بود که پس از انتخابات پیوسته در برنامه‌های زنده این رسانه‌ها شرکت کند. او از زمان پیوستن به کمپین انتخاباتی ترامپ در اواسط ماه اوت برای بسیاری از این رسانه‌ها چاپلوسی کرده بود، و به صدای مبارز مورد اعتماد کمپین تبدیل شده بود، و با لبخندهای متناوب و ترکیب عجیب خستگی و بی‌ثباتی در صورتش به چهره خوش نمای کمپین معروف شده بود.

کلین کانوی گفته است که گذشته از همه اشتباهات وحشتناک کمپین ترامپ، مشکل اصلی این کمپین اعجوبه‌هایی بودند که نمی‌شد کنترلشان کرد: کمیته ملی جمهوری خواهان که توسط رینز پریباس و دوست صمیمی‌اش کتی والش 32 ساله و نماینده مطبوعاتی‌شان سین اسپایسر اداره می‌شد. این کمیته که در نهایت ابزار استقرار جمهوری خواهان بود، از زمانی که ترامپ در اوایل تابستان برنده کاندیداتوری حزب جمهوری خواه در انتخابات شد، به جای اینکه متفق شود و برای اهداف حزب تلاش کند به دنبال دو دوزه زدن بود. بنابراین در زمانی که ترامپ نیاز به پیش رانی و اعمال فشار داشت حمایتی از سوی کمیته صورت نمی‌گرفت.

این قسمت اول داستان پیچیده کلین کانوی بود. قسمت دیگر ماجرا این بود که علی‌رغم وجود مشکلات گوناگون کمپین انتخاباتی جمهوری خواهان به هر وضعیتی توانسته بود خودش را از منجلاب بیرون بکشد. کمپینی که به شدت با کمبود منابع مواجه بود و عملاً با بدترین نامزد ریاست جمهوری در تاریخ سیاست نوین وارد صحنه رقابت شده بود - طوری که کانوی هرگاه نام ترامپ را می‌آورد یا یک نمایش پانتومیم چشمی اجرا می‌کرد و یا به چشم مخاطبان خیره می‌شد - عملکرد بسیار خوبی از خود نشان داده بود. کانوی که پیش از این هرگز در کمپین‌های انتخاباتی در سطح ملی نقش آفرینی نکرده بود، و پیش از ترامپ تنها یک موسسه نظرسنجی کوچک و خردپا را اداره می‌کرد، اکنون خیلی خوب می‌دانست پس از پایان انتخابات به یکی از سخنگویان اصلی محافظه کار در اخبار تلویزیونی مبدل می‌شود.

یکی از ناظران انتخاباتی کمپین ترامپ به نام جان مک لافین در طی هفته گذشته به این موضوع اشاره کرده بود که آرای برخی از ایالت‌های اصلی آمریکا که پیش از این به نفع رقیب ترامپ بود، به نفع ترامپ تغییر خواهد کرد. اما نه کلین کانوی، نه خود ترامپ و نه دامادش جارد کوشنر که که ریاست اصلی کمپین ترامپ را بر عهده داشت یا ناظر خانوادگی منصوص خانواده ترامپ بود در قطعیت این موضوع تردیدی نداشتند: ماجرای غیرمنتظره ترامپ به زودی به پایان خواهد رسید.

تنها استیو بانون طبق دیدگاه شخصی‌اش تاکید می‌کرد تعداد آرا به نفع آن‌ها شکسته خواهد شد. اما با توجه به اینکه این دیدگاه بانون بود، که او را استیو دیوانه می‌نامیدند، چنین دیدگاهی کاملاً در تضاد با یک نگرش اطمینان بخش قرار داشت.

تقریباً همه افراد حاضر در کمپین انتخاباتی، به جز یک اقلیت بسیار کوچک، خودشان را یک تیم بینش‌مند می‌دانستند و مانند هر کس دیگری در عالم سیاست واقع بینانه به چشم انداز پیش رویشان می‌نگریستند. توافق ناگفته‌ای که بین اعضای کمپین انتخاباتی دونالد ترامپ وجود داشت این بود که نه تنها ترامپ رئیس جمهور نمی‌شود، بلکه نمی‌تواند... . اعتقاد راسخی که در قسمت اول جمله قبلی وجود داشت به این معنی بود لازم نیست هیچ کس ذهنش را درگیر قسمت دوم کند.

وقتی مبارزات انتخاباتی به پایان رسید ترامپ امیدوار بود. او از انتشار نوار سخنان رکیش درباره بلی بوش رهایی یافته بود در زمانی که کمیته ملی جمهوری خواهان در غوغای به پا شده در خصوص این رسوایی نقطه ضعف مناسبی برای اجبار وی به کناره گیری از رقابت یافته بود. مدیر اف بی آی، جیمز کامی، با اظهار این مطلب که قصد دارد پرونده بازرسی ایمیل‌های هیلاری کلینتون را پی گیری کند، در مدت یازده روز مانده به انتخابات به طور عجیبی کلینتون را تحت تاثیر قرار داد، و از پیروزی وی با اکثریت آرا در انتخابات جلوگیری کرد.

ترامپ در آغاز کمپین انتخاباتی به معاونش سام نونبرگ که گاه بر سر کار بود و گاه کنار گذاشته می شد گفته بود: «من می توانم مشهورترین مرد دنیا باشم».

نونبرگ پرسید «اما آیا می خواهید رئیس جمهور باشید؟» (این پرسش از لحاظ کیفی متفاوت با پرسش موجود در آزمون معمولی نامزدی ریاست جمهوری بود: «چرا می خواهید رئیس جمهور باشید؟»)

نکته این بود که این پرسش احتیاجی به پاسخ دادن نداشت، چون ترامپ نمی خواست رئیس جمهور شود.

راجر آیلز دوست دیرینه ترامپ همیشه می گفت اگر می خواهید شغلی در تلویزیون داشته باشید، ابتدا برای ریاست جمهوری رقابت کنید. اکنون ترامپ در حالی که توسط آیلز تشویق می شد سرگرم شایعاتی بود که درباره راه اندازی شبکه تلویزیونی ترامپ شنیده می شد. این موضوع برای او نویدبخش آینده ای بزرگ بود.

ترامپ به آیلز گفته بود که با یک برند بسیار قوی تر و فرصت های بسیار بیشتر از کمپین انتخاباتی بیرون خواهد آمد. او یک هفته پیش از شروع انتخابات در یک گپ و گفت به آیلز گفت: «این فرصت بزرگ تر از آن چیزی است که من حتی تصورش را داشتم. من به شکست خوردن فکر نمی کنم چون این شکست نیست، ما کاملاً پیروز شده ایم.» گذشته از این، او از پیش پاسخ عمومی اش را به شکست در انتخابات آماده کرده بود: رای من دزدیده شده است!

دونالد ترامپ و تیم کوچک مبارزان انتخاباتی اش خود را با آتش و خشم برای شکست در انتخابات آماده کرده بودند. آن ها آمادگی پیروز شدن در انتخابات را نداشتند.

\*\*\*

در عالم سیاست یک نفر باید بازنده شود، اما همیشه همه فکر می کنند که می توانند پیروز شوند. احتمالاً شما برنده نمی شوید مگر اینکه باور داشته باشید برنده خواهید شد - به جز کمپین ترامپ که یک استثنا بر این قاعده بود.

ایده اصلی ترامپ درباره مبارزات انتخاباتی‌اش این بود که کمپین خود را بسیار افتضاح می‌دانست و تمامی اعضای دخیل در ستاد را بازنده تلقی می‌کرد. او به همین اندازه متقاعد شده بود که اعضای ستاد انتخاباتی هیلاری کلinton برندگان فوق العاده ای هستند و مرتباً می‌گفت: «آن‌ها بهترین و ما بدترین تیم انتخاباتی را داریم». زمان صرف شده در کنار ترامپ در هواپیمای تبلیغاتی اغلب یک تجربه کاملاً سرزنش آمیز برای اعضای کمپین بود، او تمام اطرافیانش را کودن فرض می‌کرد.

کوری لواندوفسکی، اولین مدیر کمپین انتخاباتی دونالد ترامپ، اغلب توسط او مورد سرزنش قرار می‌گرفت. ترامپ ماه‌ها او را «بدترین» می‌نامید و بالاخره در ژوئن سال 2016 اخراجش کرد. پس از اخراج وی نیز ترامپ همچنان کمپین انتخاباتی‌اش را محکوم به فنا می‌دانست. او می‌گفت: «ما همه بازنده هستیم، همه اعضای ستاد ما وحشتناک هستند، هیچ کس نمی‌داند که چه کاری انجام می‌دهد... ای کاش کوری برمی‌گشت.» وی همچنین در قبال دومین مدیر کمپین انتخاباتی‌اش، پل مانافورت، سریعاً ابراز خشم و ناامیدی می‌کرد.

در ماه اوت، ترامپ در حالی که با امتیاز 17 به 12 از کلinton عقب بود و هر روز با توفان آتشین مطبوعات مواجه می‌شد، حتی نتوانست یک سناریوی دور از دسترس برای پیروز شدن در انتخابات اجرا کند. در این لحظه وحشتناک ترامپ در حالت اضطراب و درماندگی کمپین بازنده خود را به فروش گذاشت. باب مرسر یکی از میلیاردهای جناح راست که حامی تد کروز، از نامزدهای جمهوری خواه انتخابات ریاست جمهوری بود، با تزریق 5 میلیون دلار به کمپین ترامپ به حمایت از وی پرداخت. باب مرسر و دخترش ربکا مرسر با این باور که کمپین ترامپ در حال قدرت گرفتن است با هلی کوپتر خودشان را از منطقه لانگ آیلند به یک همایش جمع آوری کمک مالی برنامه ریزی شده در شهر همپتون رساندند. در این همایش دیگر اهدا کنندگان مالی مانند مالک تیم فوتبال آمریکایی نیویورک جتز، و وودی جانسون، تاجر میلیاردر آمریکایی نیز حضور داشتند.

دونالد ترامپ هیچ رابطه جدی‌ای با باب مرسر و دخترش نداشت. او پیش از این فقط چند بار با باب مرسر صحبت کرده بود و باب مرسر اغلب با کلمات کوتاه صحبت می‌کرد. آشنایی ربکا مرسر با ترامپ نیز در مجموع به گرفتن یک عکس سلفی با او در برج ترامپ خلاصه می‌شد. با این حال، وقتی خانواده مرسر برنامه خودشان را برای در دست گرفتن کمپین ارائه کردند و استیو بانون و کلین کانوی را به عنوان معاونان خود در کمپین منصوب کردند ترامپ مخالفتی از خود نشان نداد. او فقط اظهار شگفتی بسیار زیادی از این موضوع کرد که چرا باید کسی بخواهد چنین کاری انجام دهد. او به باب مرسر و دخترش گفت: «این کار شما واقعاً گیج کننده است.»

همه عوامل جدی نشان دهنده چیزی فراتر از شکست بود که بر کمپین ترامپ سایه افکنده بود، نوعی حس عدم امکان ساختاری که استیو بانون آن را «کمپین به گل نشسته» می‌نامید.

کاندیدایی که خود را به عنوان یک میلیارد در معرفی کرد - حتی ده برابر بیشتر از این - حاضر نبود حتی پول خودش را صرف هزینه‌های کمپین کند. استیو بانون به جارد کوشنر گفت که پس از برگزاری اولین مناظره انتخاباتی در ماه سپتامبر آن‌ها به 50 میلیون دلار اعتبار نیاز دارند تا هزینه‌های کمپین را تا روز انتخابات تامین کنند.

جارد کوشنر با بینش قوی‌ای که داشت گفت: «ما به هیچ وجه نمی‌توانیم 5 میلیون دلار به دست آوریم مگر اینکه پیروزی ترامپ را در انتخابات تضمین کنیم.»

بانون پرسید: «25 میلیون چطور؟» کوشنر در جواب گفت: «اگر بتوانیم بگوییم شانس پیروزی بیشتر از نصف است.»

در پایانف بهترین کاری که ترامپ می‌توانست انجام دهد این بود که 10 میلیون دلار برای حمایت از کمپین اختصاص دهد، مشروط بر اینکه این پول را به محض اینکه بودجه دیگری به دست آمد باز پس دهد. (استیو مناچین که در آن زمان رئیس مالی کمپین بود برای جمع آوری وام با دستور عمل‌های آماده اقدام کرد، بنابراین ترامپ به راحتی نمی‌توانست باز پس دادن این پول را فراموش کند).

در واقع هیچ کمپینی در کار نبود، زیرا هیچ نوع سازمان واقعی وجود نداشت یا اینکه در بهترین حالت یک سازمان ناکارآمد کمپین انتخاباتی ترامپ را اداره می‌کرد. راجر استون، مدیر زود هنگام کمپین انتخاباتی ترامپ، از سمتش کناره گیری کرد یا توسط ترامپ اخراج شد، و پس از آن هر کدام از طرفین علنا ادعا کردند که دیگری او را به سکوت وا داشته است. سام نورنبرگ دستیار ترامپ که برای استون کار می‌کرد با جنجال و غوغا توسط لوآندوفسکی از کار برکنار شد و سپس ترامپ با طرح شکایت از نورنبرگ به طور نمایشی اقدام به کنار گذاشتن مهره‌های ناکارآمد کرد. از سوی دیگر، لوآندوفسکی و هوپ کیکس دستیار روابط عمومی کمپین ترامپ قضیه‌ای با هم داشتند که در نهایت به یک نزاع عمومی در خیابان کشیده شد. این رویداد را نورنبرگ در پاسخ به شکایت ترامپ علیه خودش مطرح کرد. بنابراین از ظاهر کمپین انتخاباتی ترامپ پیدا بود که این کمپین برای پیروز شدن در انتخابات راه اندازی نشده بود.

حتی هنگامی که دونالد ترامپ شانزده نامزد جمهوری خواه دیگر را از حضور در صحنه رقابت حذف کرد، اگرچه این خود بعید به نظر می‌رسید، اما باز هم نمی‌توانست هدف نهایی پیروز شدن در انتخابات ریاست جمهوری را اندکی کمتر غیرطبیعی جلوه دهد.

همچنین اگر در پاییز سال 2016 برنده شدن ترامپ اندکی محتمل تر به نظر می‌رسید، با علنی شدن قضیه بیلی بوش این اقبال اندک از بین رفت. ترامپ به بیلی بوش، مجری شبکه ان بی سی، در حین اجرای یک

برنامه با محوریت بحث ملی در مورد آزار جنسی گفته بود: «من خود به خود جذب زیبا رویان می‌شوم؛ این برای من مانند یک مغناطیس است و نمی‌توانم صبر کنم. وقتی شما یک ستاره باشید می‌توانید هر کاری انجام دهید و دیگران به شما این اجازه را می‌دهند... هر کاری که بخواهید.»

این رسوایی مانند فروپاشی سالن اپرا بود و به قدری شرم آور بود که وقتی رینز پریباس، رئیس کمیته ملی جمهوری خواهان برای یک جلسه اضطراری در برج ترامپ از واشنگتن به نیویورک فراخوانده شد نمی‌توانست از رستوران‌های زنجیره‌ای پن استیشن دل بکند. بیش از دو ساعت طول کشید تا تیم ترامپ توانستند با چرب زبانی او را به حضور در جلسه مجاب کنند.

استیو بانون در حالی که درمانده شده بود پشت تلفن با چاپلوسی به پریباس گفت: «برادر، ممکن است بعد از امروز من دیگر تو را نبینم، اما امروز تو باید به این ساختمان بیایی و باید از در ورودی وارد شوی.»

\*\*\*

پس از انتشار نوار سخنان ترامپ درباره بیلی بوش، ملانیا ترامپ مجبور بود بی آبرویی شوهرش را تحمل کند، و تنها روزنه امید برای او این بود که همسرش دیگر نمی‌توانست به هیچ وجه رئیس جمهور شود.

ازدواج دونالد ترامپ با ملانیا ترامپ تقریباً برای همه اطرافیانش گیج کننده بود. او و ملانیا زمان نسبتاً کمی را با هم سپری کرده بودند. گاهی پیش می‌آمد که آن‌ها روزهای متوالی هیچ تماسی با یکدیگر نداشتند حتی با اینکه هر دو در برج ترامپ سکونت داشتند. ملانیا اغلب نمی‌دانست که دونالد ترامپ کجا هست و خیلی به این موضوع اهمیتی نمی‌داد. دونالد ترامپ همان طور که به اتاق‌های مختلف رفت و آمد داشت به واحدهای مختلف نیز سر می‌زد. ملانیا ترامپ همان طور که اطلاع اندکی از محل حضور ترامپ داشت، از کارهای وی نیز چیز زیادی نمی‌دانست و علاقه اندکی به اطلاع یافتن از آن‌ها داشت. دونالد ترامپ یک پدر غایب برای چهار فرزند اولش محسوب می‌شد، و حتی برای فرزند پنجمش، بارون، که حاصل ازدواج وی با ملانیا بود، بیش از دیگران غایب بود. او درباره ازدواج سومش به دوستانش گفته بود که فکر می‌کند در نهایت هنرش را کامل کرده است: زندگی کن و بگذار زندگی کنند - «کارت را انجام بده.»

دونالد ترامپ یک زن پرست بدنام بود و در طول کمپین انتخاباتی احتمالاً به مشهورترین فرد زن باره در دنیا تبدیل شد. در حالی که هیچ کس نمی‌توانست بگوید وقتی ترامپ به زنان می‌رسد فردی پر احساس است، خود او دیدگاه‌های بسیاری در مورد چگونگی کنار آمدن با آن‌ها داشت. به عنوان مثال، او در مورد این نظریه با دوستانش صحبت کرده بود که هر چقدر اختلاف سنی مرد با زن جوان بیشتر باشد، زن جوان کمتر می‌تواند شخصیت فریب کار او را بشناسد.



با این حال، این تصور که ازدواج دونالد ترامپ و ملانیا ترامپ یک ازدواج صوری است بسیار دور از حقیقت بود. دونالد ترامپ هنگامی که ملانیا حضور نداشت مرتباً از او صحبت می‌کرد، و اغلب به طور زشتی ظاهر او را در حضور دیگران تحسین می‌کرد. ترامپ با غرور و بدون کنایه به دیگران می‌گفت که ملانیا یک «همسر غنیمت» برای او است. اگرچه ممکن بود ترامپ زندگی‌اش را به طور کامل با ملانیا شریک نباشد، اما غنایم زندگی‌اش را با خوشحالی با او شریک شده بود. ترامپ با انعکاس ابتذال معروف یک مرد ثروتمند همیشه می‌گفت: «داشتن یک همسر شاد یعنی داشتن یک زندگی شاد».

ترامپ همچنین می‌خواست ملانیا کارهایش را تایید کند. (او خواستار تایید همه زنانی بود که در اطرافش بودند و آن‌ها نیز عاقلانه این کار را انجام می‌دادند.) در سال 2014 وقتی او اولین بار به طور جدی شروع به رقابت برای ریاست جمهوری کرد، ملانیا از محدود افرادی بود که فکر می‌کرد ممکن است ترامپ بتواند پیروز شود. برای ایوانکا ترامپ، دختر دونالد ترامپ، موضوع کاندیداتوری پدرش یک شوخی گزاف و بزرگ بود و او با دقت خودش را از کمپین انتخاباتی دور نگه داشته بود. ایوانکا با تنفیری که از نامادری‌اش داشت و هیچ‌گاه آن را کاملاً پنهان نمی‌کرد به دوستانش گفته بود: تمام چیزی که شما باید در مورد ملانیا بدانید این است که او فکر می‌کند اگر پدرم وارد رقابت ریاست جمهوری بشود پیروز خواهد شد.

اما این چشم انداز که دونالد ترامپ واقعاً رئیس جمهور بشود برای ملانیا وحشتناک بود. او باور داشت که چنین موقعیتی زندگی توام با آرامش وی را که تقریباً به طور کامل روی پسر کم سن و سالش متمرکز شده بود از بین می‌برد.

شوهر خوشحال ملانیا ترامپ حتی زمانی که تمام روز را در مبارزات انتخاباتی‌اش می‌گذراند، و اخبار را به طور کامل رصد می‌کرد، به او می‌گفت: آدم ناشی سرنا را از سر گشادش می‌زند! اما باز هم وحشت و عذاب تمام وجود ملانیا را فرا گرفت.

یک کمپین نجوا آمیز، رنج آور و خنده دار از حیث کنایه‌ی بودن در مورد ملانیا ترامپ در شهر منهتن به راه افتاده بود و دوستان ملانیا او را از این ماجرا با خبر کردند. قضیه این بود که حرفه مدلینگ ملانیا ترامپ زیر ذره بین قرار گرفته بود. در اسلوونی، کشوری که ملانیا ترامپ بزرگ شده بود، یک مجله مشهور به نام «سوزی» شایعات مطرح شده درباره وی را پس از کاندید شدن دونالد ترامپ به چاپ رساند. پس از آن، روزنامه دیلی میل با سلیقه بیزار کننده‌اش در خصوص اخبار آینده این شایعات را برای تمام دنیا فاش کرد.

روزنامه نیویورک پست به بخش‌های حذف شده یک عکس عریان از ملانیا ترامپ که او پیش‌تر در حرفه مدلینگ خودش انداخته بود دست یافت و آن را منتشر کرد، این یک نشت اطلاعاتی بود که هر کسی جز ملانیا تصور می‌می‌کرد کار خود ترامپ باشد.

ملانیا با رنجیدگی تسلی ناپذیری با شوهرش روبرو شد و از او پرسید آیا این آینده ما است؟ سپس به ترامپ گفت نمی‌تواند چنین شرایطی را در آینده تحمل کند.

ترامپ به شیوه خود پاسخ داد: «ما شکایت می‌کنیم!»، سپس کار او را به وکلایی واگذار کرد که توانستند این پرونده را با موفقیت به سرانجام برسانند. اما این بار دونالد ترامپ نیز به طور غیر منتظره از این قضیه پشیمان بود. ترامپ به ملانیا گفت که ماجرای کاندیداتوری او کمی دیگر در ماه نوامبر به پایان خواهد رسید. او به همسرش قول جدی داد، چون واقعا هیچ راهی برای پیروزی‌اش در انتخابات وجود نداشت. برای شوهری که به طور مزمّن به همسرش بی وفا بود، به نظر می‌رسید این تنها قولی باشد که به طور حتم نگه داشته می‌شود.

\*\*\*

کمپین ترامپ شاید سهوا طرح فیلمنامه تهیه‌کننده‌ها اثر مل بروکس را تکرار کرد. در این فیلم، قهرمانان دزد صفت و منگ داستان بروکس، مکس بیالیستوک و لئو به لوم، به دنبال فروش بیش از 100 درصد سهام مالکیت نمایش برودوی که خودشان تهیه‌کنندگی‌اش را بر عهده دارند هستند. از آنجایی که اگر این نمایش یک نمایش موفق باشد دست این افراد رو می‌شود، تمام عناصر نمایش به گونه‌ای چیده می‌شود که یک نمایش ناموفق جلوه کند. بر این اساس، قهرمانان داستان مل بروکس نمایشی بسیار عجیب و غریب به روی پرده می‌برند که در واقع بسیار موفق از آب در می‌آید و به این ترتیب تهیه‌کنندگان نمایش را به سرنوشت بدی دچار می‌کند.

نامزدهای پیروز در انتخابات ریاست جمهوری، صرف نظر از اینکه نوعی حس غرور یا خودشیفتگی یا حس پیشگویی سرنوشت موجب می‌شود پا به عرصه رقابت بگذارند، معمولا بخش قابل توجهی از حرفه‌شان را صرف آماده سازی برای نقش ریاست جمهوری می‌کنند. آن‌ها مکررا با افراد مختلف تماس برقرار می‌کنند، چون موفقیت در سیاست عمدتا بستگی به این دارد که متحدان شما چه کسانی باشند. آن‌ها با شتاب چیزهای جدید یاد می‌گیرند. (حتی جرج دبلیو بوش بی حوصله نیز برای این منظور به رفقای صمیمی پدرش اتکا کرد.) آن‌ها بریز و بپاش خودشان را پاک می‌کنند یا اینکه دست کم با دقت بسیار زیاد بر کارهایشان سرپوش می‌گذارند. در نهایت، نامزدهای برنده ریاست جمهوری خودشان را برای پیروز شدن و حکومت کردن آماده می‌کنند.

اما محاسبات ترامپ که کاملا هشیارانه انجام شده بود متفاوت با فرضیه‌های بالا بود. این نامزد ریاست جمهوری و دستیاران ارشدش تصور می‌کردند می‌توانند به تمام مزایای رسیدن به *آستانه* ریاست جمهوری دست یابند، بدون اینکه نیاز باشد در رفتار یا جهان بینی اساسی‌شان ذره‌ای تغییر ایجاد کنند: ما مجبور نیستیم چیزی جز این باشیم که هم اکنون هستیم، چون مطمئنا پیروز نخواهیم شد.

بسیاری از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تاکنون از راه نیافتن به کاخ سفید حسن استفاده را کرده‌اند. این استراتژی در عمل به فرماندارها بیشتر از سناتورها کمک می‌کند. هر یک از نامزدهای جدی ریاست جمهوری، صرف نظر از اینکه تا چه اندازه واشنگتن را مورد انتقاد قرار می‌دهد، برای جذب مشاوره و حمایت به فعالان سیاسی متکی هستند. اما ترامپ در درونی‌ترین حلقه متحدان خود به ندرت کسی را داشت که در حوزه سیاست ملی کار کرده باشد، و نزدیک‌ترین مشاورانش هرگز در عالم سیاست فعالیتی نداشتند. ترامپ در طول دوران زندگیش دوستان صمیمی کمی از هر قماش داشت، اما وقتی مبارزات انتخاباتی‌اش را برای ریاست جمهوری آغاز کرد تقریباً هیچ دوستی در عالم سیاست نداشت. تنها دو سیاست مدار واقعی که ترامپ باهانشان روابط نزدیک داشت رودی جولیان و کریس کریستی بودند که هر دویشان به شیوه‌ای خاص منزوی و عجیب و غریب بودند. از طرفی، اعتراف به این حقیقت که دونالد ترامپ واقعا هیچ چیزی درباره مبانی فکری بنیادی منصب ریاست جمهوری نمی‌دانست، یک کتمان حقیقت مضحک بود. در آغاز کمپین انتخاباتی، سام نورنبرگ در یک صحنه مناسب برای تهیه کننده تلویزیونی به روی پیش‌نما فرستاده شد تا مفاد قانون اساسی را برای ترامپ توضیح دهد. او در این باره می‌گوید: «من به متمم چهارم قانون اساسی که رسیدم، دیدم ترامپ از روی تعجب با انگشت لبش را به سمت پایین کشید و چشمانش را به اطراف می‌چرخاند.»

تقریباً همه افراد حاضر در تیم انتخاباتی دونالد ترامپ درگیر مناقشات گوناگونی بودند که به طور حتم می‌توانست یک رئیس جمهور یا کارکنانش را دچار دردسر کند. به عنوان مثال، مایک فلین مشاور امنیت ملی کابینه آینده ترامپ بود که بعدها به پیش پرده نمایش تجمعات انتخاباتی وی تبدیل شد. ترامپ به شخصه خیلی دوست داشت که گلایه‌های او را درباره سازمان سیا و بدبختی جاسوسان آمریکایی بشنود. دوستان مایک فلین به او گفته بودند این ایده خوبی نیست که کسی برای یک سخنرانی 45 هزار دلار از روس‌ها بگیرد. او در جواب گفته بود: «خب، اگر ما پیروز می‌شدیم ممکن بود این مسئله مشکل ساز شود»، بنابراین او می‌دانست که بردی در کار نیست و جاسوسی وی مشکل ساز نخواهد شد.

پل مانافورت یک نماینده سیاسی بین المللی و فعال سیاسی بود که ترامپ پس از اخراج لواندوفسکی او را برای اداره کمپین خود ابقا کرد. او مدت 30 سال به نمایندگی از دیکتاتورها و مستبدان فاسد، میلیون‌ها دلار را در یک مسیر پولی که مدت‌ها توجه محققان آمریکایی را معطوف به خود کرده بود، صرف می‌کرد. گذشته از این، وقتی مانافورت به کمپین ترامپ ملحق شد تحت تعقیب قانونی قرار داشت و تمامی اقدامات مالی‌اش ثبت و ضبط شده بود. شاکی او یک میلیاردی عضو الیگارش به نام آلگ دریپاسکا بود که ادعا می‌کرد مانافورت مبلغ 17 میلیون دلار در یک معامله پیچیده بخش املاک و مستغلات از او کلاهبرداری کرده است.

به دلایل کاملاً واضح، تا پیش از دونالد ترامپ هیچ کدام از روسای جمهور آمریکا از بخش املاک و مستغلات وارد عالم سیاست نشده بودند و تاکنون سیاستمداران اندکی نیز از این بخش پا به عرصه سیاست گذاشته‌اند. از ویژگی‌های تجارت املاک و مستغلات این است که قوانین سختگیرانه‌ای بر بازار آن حاکم نیست، مبنای فعالیت آن بر اساس بدهی‌های کلان است و در معرض نوسانات مکرر بازار قرار دارد، نبض این تجارت اغلب به نفع مصالح دولت است، و یک ارز مبادله‌ای ترجیحی برای مشکل پولشویی است. جارد کوشنر داماد ترامپ، پدرش چارلی کوشنر، پسران ترامپ دونالد جونیور ترامپ و اریک ترامپ، ایوانکا دختر ترامپ، و همچنین خود ترامپ همگی کمابیش با کار کردن در برزخ مشکوک جریان نقدینگی بین‌المللی و با کسب پول خاکستری<sup>۱</sup> از شرکت‌های تجاری‌شان حمایت می‌کردند. جارد کوشنر داماد و مهم‌ترین دستیار دونالد ترامپ به منافع حاصل از املاک و مستغلات پدرش، چارلی کوشنر، کاملاً وابسته بود. چارلی کوشنر پیش‌تر به سبب ارتکاب جرم‌هایی مانند فرار از مالیات، پرداخت رشوه به شاهدان دادگاه، و اهدای کمک‌های مالی غیرقانونی در زندان فدرال حبس شده بود.

سیاستمداران امروزی و صاحب منصبان آن‌ها مهم‌ترین بخش تحقیق درباره مرادفات حزب مخالف را روی خودشان انجام می‌دهند. اگر تیم ترامپ نامزد خود را مورد بررسی قرار داده بود، منطقاً به این نتیجه می‌رسید که بررسی دقیق خصوصیات اخلاقی ترامپ می‌تواند به راحتی آن‌ها را در معرض خطر قرار دهد. اما ترامپ به هیچ وجه تلاشی برای اجرای این تحقیق نکرد. راجر استون، مشاور سیاسی طولانی مدت ترامپ، برای استیو بانون توضیح داد که وضعیت روحی ترامپ هرگز به او اجازه نمی‌دهد که چنین بررسی دقیقی روی خودش انجام دهد. همچنین ترامپ نمی‌توانست تحمل کند که یک نفر درباره او اطلاعات زیادی داشته باشد و در نتیجه از این اطلاعات همچون اهرم فشار علیه وی استفاده کند. گذشته از این‌ها، چرا انجام چنین بررسی دقیق و به طور بالقوه تهدید آمیزی مورد نیاز بود در حالی که ترامپ شانس زیادی برای پیروزی در انتخابات نداشت؟

ترامپ نه تنها به مغایرت‌های احتمالی بین معاملات تجاری و املاک و مستغلات خود بی‌اعتنا بود، بلکه جسورانه از انتشار اظهارنامه‌های مالیاتی‌اش امتناع می‌کرد. اگر او قصد پیروز شدن داشت چرا باید چنین کاری می‌کرد؟

گذشته از این، ترامپ با گفتن عبارت «شانس بد»، از اختصاص کمترین زمان برای بررسی مسائل مربوط به نقل و انتقالات طفره می‌رفت، اما واقعیت این بود که او مدیریت این نقل و انتقالات را وقت تلف کردن می‌دانست. او حتی به مساله وجود مغایرت در دارایی‌هایش ابداً فکر نمی‌کرد.

<sup>۱</sup> به درآمدی گفته می‌شود که از کانال‌های زیر زمینی و پنهانی به دور از چشم مأموران حکومتی به دست می‌آید.

او نمی‌خواست برنده شود! یا باخت را به منزله برد می‌دانست.

ترامپ به مشهورترین مرد جهان تبدیل می‌شد، فردی که قرار بود شهید راه هیلاری کلینتون مرموز شود. دختر او ایوانکا ترامپ، و دامادش جارد کوشنر، از جایگاه بچه‌های پولدار گمنام به جایگاه افراد مشهور بین‌المللی و سفیران برند ترفیع درجه می‌یافتند.

استیو بانون به ریاست جنبش اعتراضی چای<sup>۲</sup> می‌رسید.

کلین کانوی به ستاره اخبار تلویزیونی تبدیل می‌شد.

رینز پریباس و کتی والش فعالیتشان را در حزب جمهوری خواه خود از سر می‌گرفتند.

ملانیا ترامپ می‌توانست دوباره ناهارش را در خلوت خودش بخورد.

این نتیجه بدون دردسری بود که کمپین ترامپ در هشتم نوامبر 2016 انتظارش را می‌کشیدند.

شکست در انتخابات به نفع همه بود.

آن روز کمی بعد از ساعت 8 بعد از ظهر، هنگامی که روند غیرمنتظره پیروزی ترامپ به نظر تایید شده بود، جونیور ترامپ فرزند وی به یکی از دوستانش گفت که پدرش انگار شبح دیده است. ملانیا ترامپ که همسرش به او یک قول جدی داده بود اشک می‌ریخت، و البته گریه‌اش اشک شوق نبود.

بر اساس مشاهدات توام با ناراحتی استیو بانون، در فضای کمی بیشتر از یک ساعت، ابتدا ترامپ گبیج و سردرگم به نظر می‌رسید، سپس به تدریج این سردرگمی او به ناباوری گرایید، و سپس وحشت وجودش را فرا گرفت. اما هنوز یک تحول نهایی باقی مانده بود: ناگهان دونالد ترامپ تبدیل به مردی شد که باور داشت هم شایستگی و هم قدرت آن را دارد که رئیس جمهور ایالات متحده شود.

## روز نخست

ترامپ با وجود دلسرد شدن از قصور واشنگتن برای استقبال و تجلیل مناسب از او مانند یک فروشنده خوب با عینک خوش بینی به همه چیز نگاه می‌کرد. فروشندگان که ویژگی شخصیتی و دارایی اصلی‌شان توانایی استمرار دادن به فروش است همواره به جهان را در شرایط مثبت قرار می‌دهند. اما برای سایر افرادی دلسردی یک نیاز برای بهبود واقعیت است.

<sup>۲</sup> کتی پارتنی

صبح روز بعد، ترامپ خواستار تایید نظرش توسط دیگران در این خصوص بود که مراسم تحلیف وی بسیار عالی و موفق بوده است. او از اطرافیانش پرسید: «انبوه مردم با اشتیاق به من اقبال نشان دادند. این جمعیت بیش از یک میلیون نفر بود، درست است؟» او همچنین چندین تماس تلفنی با دوستانش گرفت که بیشتر آن‌ها پاسخشان به این سوال ترامپ مثبت بود. جارد کوشنر تایید کرد که جمعیت زیادی برای مراسم تحلیف ترامپ آمده بودند. کلین کانوی عکس‌العملی نشان داد که باعث دلسرد شدن ترامپ شود. پریباس با ادعای ترامپ موافقت کرد، و بانون هم در جواب ترامپ با او شوخی کرد.

یکی از نخستین حرکات ترامپ به عنوان رئیس جمهور این بود که تصاویری از صحنه‌های پر جمعیت مراسم تحلیفش را جایگزین مجموعه‌ای از عکس‌های الهام‌بخش حزب چپ کرد.

استیو بانون آمده بود تا کژاندیشی ترامپ را در مورد واقعیت با استدلال‌های عقلی توجیه کند. گزاف‌گویی، اغراق، خیال‌پردازی، بداهه‌سازی، آزاد اندیشی و غافل شدن از حقایق در ترامپ ماحصل فقدان احساس گناه، مردم‌فریبی و کنترل‌انگیزه در شخصیت وی بود. این خصوصیات شخصیتی روی هم رفته نوعی فوریت و خودانگیختگی در ترامپ ایجاد کرده بود که برای تاثیرگذاری آنی بر بسیاری از افراد موفقیت‌آمیز بود، و در عین حال برای بسیاری از افراد دیگر وحشتناک به نظر می‌رسید.

از نظر استیو بانون، باراک اوباما غایت بی‌نظمی بود. بانون در یک اظهار نظر با تکیه بر مقام خود که این حقیقت را می‌پوشاند که تا ماه اوت گذشته هیچ تجربه‌ای در سیاست نداشته است گفت: «سیاست یک بازی بسیار آنی است که اوباما پیش‌تر هرگز درگیرش نشده بود.» همچنین از نظر استیو بانون، دونالد ترامپ، نسخه جدید ویلیام جنینز برایان وزیر امور خارجه اسبق آمریکا بود. (بانون مدتی طولانی با دوستانش درباره نیاز به ظهور یک ویلیام جنینز برایان جدید در عرصه سیاست جناح راست صحبت کرده بود، و آن‌ها تصور می‌کردند منظور بانون شخص خودش هست.) در آغاز قرن بیستم، ویلیام برایان با این مهارت که می‌توانست با شور و شوق و فی‌البداهه برای مدت نامحدودی صحبت کند مخاطبان روستایی را شیفته خودش کرده بود. به همین قیاس، برخی از دوستان صمیمی دونالد ترامپ، از جمله استیو بانون، بر این باور بودند که ترامپ مشکلاتی را که در خواندن، نوشتن و تمرکز دقیق دارد با مهارت بداهه‌گویی‌اش جبران می‌کند، اگرچه صحبت‌های او تاثیرگذاری صحبت‌های ویلیام جنینگز برایان را نداشت اما بدون شک این تاثیر کاملاً بر عکس تاثیر صحبت‌های اوباما بود.

## رسانه‌ها

در تاریخ 19 آوریل، بیل اوریلی، سرخبرگزار شبکه فاکس نیوز و محبوب‌ترین ستاره شبکه‌های خبری تلویزیون آمریکا توسط خانواده مرداک به اتهام آزار و اذیت جنسی از کار اخراج شد. این برکناری در پی ادامه روند

پاکسازی شبکه فاکس نیوز صورت گرفت که نه ماه پیش با اخراج راجر آیلز، ریاست شبکه، آغاز شده بود. فاکس نیوز با انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری توانسته بود به نفوذ سیاسی نهایی خود دست یابد. با این حال، اکنون به نظر می‌رسد آینده این شبکه در تنگنای عجیب و غریب خانواده مرداک بین پدر محافظه کار و پسران لیبرال اداره شود.

چند ساعت پس از اعلام خبر اخراج بیل اوریلی از شبکه فاکس نیوز، راجر آیلز از خانه جدید و رو به اقیانوسش در منطقه پام بیچ که به عنوان یک حق السکوت 18 ماهه از طرف فاکس نیوز دریافت کرده بود یک پیام سری برای استیو بانون فرستاد که حاوی این سوال بود: اوریلی و هنتی سر کار خود هستند، تو چطور؟ راجر آیلز به طور پنهانی نقشه بازگشت خود به رسانه را با راه اندازی یک شبکه محافظه کار می‌کشید. در حال حاضر، استیفن بانون که دوران تبعید داخلی‌اش را در کاخ سفید پشت سر می‌گذاشت سراپا گوش بود.

ایده راه اندازی یک شبکه جدید صرفاً به خاطر جاه طلبی عده‌ای سیاست مدار که به دنبال فرصت یا انتقام گیری بودند شکل نگرفت، بلکه نوعی حس اضطراب در این باره که پدیده ترامپ بیش از هر چیز دیگری به رسانه جناح راست مربوط می‌شد، ضرورت تاسیس چنین شبکه‌ای را ایجاد می‌کرد. فاکس نیوز مدت بیش از بیست سال بود که پیام پوپولیستی‌اش را به مخاطبانش القا می‌کرد: لیبرال‌ها در حال تخریب کشور و سرقت منابع کشور هستند. سپس درست در همان لحظه که بسیاری از لیبرال‌ها، از جمله پسران روپرت مرداک، کم کم به این باور رسیده بودند که شبکه فاکس نیوز به خاطر شعارهای ضد همجنسگرایی، ضد سقط جنین و پیام ضد مهاجرتی خود رفته رفته مخاطبان جوانش را از دست می‌دهد. سایت بریت بارت نیوز راه اندازی شد. این سایت نه تنها جمعیت راست گرای بسیار جوان تری را مخاطب خود قرار می‌داد، بلکه مخاطبانش را به یک جمعیت بسیار بزرگ از فعالان مجازی (یا غول‌های رسانه‌های اجتماعی) تبدیل کرده بود. با ادامه یافتن فعالیت این شبکه استیفن بانون به همان اندازه احساس می‌کرد با مخاطبانش هماهنگ است که راجر آیلز با مخاطبان خود بود.

همان طور که رسانه‌های جناح راست به طور همه جانبه دور محور ترامپ ائتلاف کرده بودند و به آسانی مخالفت‌های ترامپ را با اصول اصلی و دیرینه حزب محافظه کار تیرئه می‌کردند، رسانه‌های اصلی نیز به شدت با هواخواهان ترامپ مقابله می‌رکدند. در این شرایط رسانه‌ها درست به مانند سیاست کشور را به دو قطب تقسیم کرده و به تجسم سیاست تبدیل شده بودند. راجر آیلز که از معرکه کنار گذاشته شده بود مشتاق بود به بازی برگردد، زیرا این میدان بازی طبیعی او بود: 1) پیروزی ترامپ قدرت یک پایگاه انتخاباتی به مراتب کوچک‌تر اما متمرکزتر را به اثبات رساند. به همین قیاس، در شبکه‌های تلویزیونی یک شبکه کوچک و دو

آتشه ارزشمندتر از یک شبکه بزرگ با تعهد کمتر نسبت به نامزدها بود. (2) این موضوع به معنی فداکاری معکوس حلقه کوچکی از دشمنان پر شور بود. (3) بنابراین التهاب و درگیری شدیدی در راه بود.

اگر استیفن بانون به محض ورود به کاخ سفید از کار اخراج شد این قضیه برای او فرصتی فراهم کرد. در حقیقت، مشکل سایت بریت بارت نیوز با هزینه یک و نیم میلیون دلاری در سال این بود که امکان سرمایه گذاری بیشتر و گسترش دامنه سایت در مقیاس بالا وجود نداشت. اما اگر اوریلی و هنتی در اداره شبکه همکاری می کردند، با استفاده از ثروت شبکه های تلویزیونی در آینده قابل پیش بینی می شد دوره جدیدی از اشتیاق و برتری حزب راست را با دولت ترامپ ترامپ آغاز کرد.

پیام راجز آیلز به شبکه های تحت مدیریتش شفاف بود: نه فقط به قدرت رسیدن ترامپ، بلکه افول شبکه فاکس نیوز اهمیت کار استیفن بانون را نشان می دهد.

بانون در پاسخ به این پیام به راجر آیلز اطلاع داد که در حال حاضر او سعی می کند سمت خود را در کاخ سفید حفظ کند. وی در عین حال اذعان کرد که فرصت پیش رو یک فرصت مشهود است.

تاریخ مراسم شام کاخ سفید با خبرنگاران برای 29 آوریل تعیین شده بود. این مراسم شام سالانه که زمانی یک رویداد داخلی محسوب می شد به یک فرصت برای سازمان های رسانه ای تبدیل شده بود تا با استخدام افراد مشهور که غالباً هیچ ارتباطی با روزنامه نگاری و سیاست نداشتند و فرستادنشان به این مراسم برای خود اعتباری درست کنند. این مراسم در سال 2011 باعث تحقیر ترامپ شده بود، زیرا باراک اوباما برای استهزای ترامپ سر میز ناهار خوری او را از بقیه جدا کرده بود. در فرهنگ نژادی ترامپ این کار یک توهین بود و همین توهین او را بر این وا داشت که در انتخابات سال 2016 شرکت کند.

مدت کوتاهی پس از ورود تیم ترامپ به کاخ سفید، مراسم شام کاخ سفید با خبرنگاران تبدیل به یک موضوع نگران کننده شد. عصر یک روز زمستانی کلین کانوی در حالتی نگران در دفتر خود با هوپ کیکز درباره این موضوع گفتگو می کرد که برای مراسم شام کاخ سفید با خبرنگاران چه کاری باید انجام شود.

مشکل اصلی این بود که رئیس جمهور نه تمایلی داشت اندکی شوخ طبعی به خرج دهد و نه خودش شخصیت بامزه ای داشت.

پیش از این جورج دبلیو بوش با برگزاری مراسم شام کاخ سفید مخالفت کرده بود، اما به تدریج خودش را برای این مراسم آماده کرده و با گذشت هر سال، نمایش بهتری نسبت به قبل از خود نشان داده بود. اما دو تن از زنان حاضر در کاخ سفید که نگرانی شان را با یک خبرنگار در دفتر کانوی در میان می گذاشتند، تصورشان



این بود که ترامپ یک شانس واقعی برای موفقیت در این ضیافت شام دارد. کانوی در این باره گفت: «ترامپ برای طنز تلخ ارزشی قائل نیست.» کیکز گفت: «نحوه رفتار او خیلی از مد افتاده است.»

اما دو زن حاضر در جلسه که مراسم شام را به طور واضح یک مشکل غیرقابل حل می‌دیدند، این رویداد را غیرعادلانه توصیف می‌کردند، و به طور کلی دیدگاه رسانه‌ها را در مورد ترامپ غیرعادلانه می‌دانستند. آن‌ها در اظهار نظر خود گفتند: «تصویر غیرعادلانه‌ای از ترامپ انعکاس داده می‌شود.» «آن‌ها به او اجازه تردید نمی‌دهند.» «با او همانند سایر روسای جمهور رفتار نمی‌شود.»

ناراحتی کلین کانوی و هوپ کیکس به خاطر دانستن این موضوع بود که رئیس‌جمهور بی‌توجهی رسانه‌ها به خودش را به خاطر تقسیم‌بندی‌های سیاسی که بعضا مخالف او بودند نمی‌دید. در عوض، او این بی‌توجهی را یک تهاجم شخصی عمیق به خودش تلقی می‌کرد. ترامپ فکر می‌کرد رسانه‌ها به دلایل کاملاً ناعادلانه و تبلیغاتی با او میانه خوبی نداشتند، و بی‌رحمانه مسخره‌اش می‌کردند. واقعا علت این موضوع چه بود؟

روزنامه‌نگار حاضر در کاخ سفید در حالی که سعی می‌کرد به دو زن میزبان کمی دلداری بدهد گفت اخیرا شایعه شده است که گریدون کارتر به زودی از کارش اخراج می‌شود. گریدون کارتر سردبیر مجله ونیتی‌فر و میزبان یکی از مهم‌ترین جلسات پس از مهمانی شام با خبرنگاران بود. او به مدت چندین دهه یکی از مخالفان اصلی ترامپ در رسانه‌ها قلمداد می‌شد.

پس از شنیدن خبر برکناری احتمالی کارتر هیکز به یکباره از جایش بلند شد و گفت: «واقعا؟ خدای من، می‌توانم به او بگویم؟ اشکالی ندارد؟ او باید این موضوع را بداند.» سپس کیکز با عجله پله‌ها را طی کرد و به سمت دفتر رئیس‌جمهور رفت.

\*\*\*

مراسم شام کاخ سفید با خبرنگاران برای رئیس‌جمهور جدید و کابینه او به مانند هر چالش دیگری یک آزمون مهارت محسوب می‌شد. دونالد ترامپ می‌خواست در این مراسم شرکت کند. او مطمئن بود که قدرت جذابیتش بسیار بیشتر از کینه‌ای است که او از رسانه‌ها یا رسانه‌ها از او به دل دارند.

ترامپ به یاد حضورش در برنامه ساتردی نایت لایو<sup>۳</sup> افتاد، برنامه‌ای که به زعم خودش خیلی در آن موفق ظاهر شده بود. در حقیقت ترامپ از آماده شدن برای شرکت در مراسم امتناع می‌کرد و مرتب می‌گفت «فی البداهه

<sup>3</sup> Saturday Night Live

صحبت می‌کنم.» اطرافیان ترامپ به او گفتند که کم‌دین‌ها فی‌البداهه صحبت نمی‌کنند، بلکه همه دیالوگ‌هایشان را طبق متن نمایشنامه و با تمرین زیاد می‌گویند. اما این توصیه تاثیر کمی روی ترامپ گذاشت.

تقریباً هیچ کس به جز خود رئیس‌جمهور فکر نمی‌کرد که او می‌تواند مراسم شام با خبرنگاران را با موفقیت پشت سر بگذارد. کابینه ترامپ می‌ترسیدند که او در برابر همه‌ها و رفتارهای تحقیرآمیز جمعیت قدرت تمرکزش را از دست بدهد. اگرچه ترامپ معمولاً می‌توانست به سختی از پس هر ماجرای برپایه، اما هیچ کس باور نداشت که او در این جلسه موفق شود. با این حال، به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور مشتاق است در این رویداد ظاهر شود، اگرچه حتی هوپ کیکز که معمولاً همه انگیزه‌های ناگهانی او را تشویق می‌کرد این بار تلاش می‌کرد مشوق او نباشد.

استیفن بانون توصیه‌های نمادین خود را با تاکید اعلام کرد: رئیس‌جمهور نباید برای دشمنانش چابک‌پوشی کند یا بکوشد آن‌ها را سرگرم کند. رسانه‌ها بیشتر از اینکه شریک جرم شخص باشند، سپر بلای او هستند. اصول و قواعد رفتار رئیس‌جمهور از نظر بانون شامل این موارد می‌شد: تسلیم نشو؛ مصالحه نکن؛ و با دیگران کنار نیا. در نهایت، بهترین کار این بود که به جای گفتن تلویحی این موضوع به ترامپ که او نمی‌تواند احساس تحسین جمعیت را برانگیزد، او را متقاعد نمود که نباید در ضیافت شام شرکت کند.

سرانجام وقتی ترامپ موافقت کرد از این رویداد چشم‌پوشی کند، کلین کانوی، هوپ کیکز و تقریباً همه شخصیت‌های جناح چپ یک نفس راحت کشیدند.

\*\*\*

مدت کوتاهی پس از ساعت پنج عصر، رئیس‌جمهور در یک‌صدمین روز ریاست جمهوری‌اش کاخ سفید را ترک کرد و برای سوار شدن در هلیکوپتر ویژه خودش به سمت پایگاه نیروی هوایی اندروز حرکت کرد. این در حالی بود که 250 نفر از اصحاب رسانه و دوستان او در هتل واشنگتن هیلتون برای حضور در مراسم شام کاخ سفید گرد هم آمده بودند. در سفر رئیس‌جمهور، استیو بانون، استیفن میلر، رینس پریباس، هوپ کیکس و کلین کانوی او را همراهی می‌کردند. معاون رئیس‌جمهور، مایک پنس و همسرش نیز در پایگاه اندروز به گروه ملحق شدند و تیم ریاست جمهوری طی یک پرواز کوتاه به شهر هریسبورگ در ایالت پنسیلوانیا رفت و قرار بود رئیس‌جمهور در آنجا سخنرانی کند. در طول پرواز، جان دیکرسون، مجری برنامه خبری فیس‌د نیشن، یک مصاحبه اختصاصی با دونالد ترامپ در یک‌صدمین روز ریاست جمهوری‌اش انجام داد.

اولین رویداد هریسبورگ در یک کارخانه تولید کننده وسایل نماسازی و باغبانی برگزار شد. رویداد بعدی که قرار بود سخنرانی رئیس جمهور در آن انجام شود در یک میدانگاه ورزشی در مجتمع فارم شو کامپلکس و اکسیو سنتر برگزار گردید.

شرکت در این رویداد هدف اصلی سفر کوتاه ترامپ بود. تدارک این سفر با دو هدف انجام شده بود: یکی اینکه به شهروندان آمریکایی یادآوری شود رئیس جمهور فقط به مراسم‌های رسمی مانند شام کاخ سفید با خبرنگاران اهمیت نمی‌دهد. دوم اینکه ذهن ترامپ از این واقعیت دور نگه داشته شود که او این میهمانی را از دست داده بود.

### سیاست‌های داخلی و خارجی

در روز دوازدهم ماه مه قرار بود راجر آیلز از پام بیچ به نیویورک بازگردد تا با پیتر تیل یکی از حامیان قدیمی و یگانه ترامپ در دره سیلکون که عمیقاً از پیش‌بینی ناپذیری ترامپ شگفت زده شده بود ملاقات کند. آیلز و تیل هر دو نگران بودند که ترامپ با رفتارهای نسنجیده‌اش دولت تازه تاسیس خود را به ورطه نابودی بکشاند و قصد داشتند در مورد بودجه و راه اندازی یک شبکه خبری تلویزیونی جدید صحبت کنند. قرار آن‌ها بر این بود که تیل هزینه راه اندازی شبکه را بدهد، و آیلز با گرفتن قول همکاری از چهره‌های معروفی مانند تیم اورایی، شان هنتی، و شاید هم استیو بانون، به همراه آن‌ها این شبکه را بگرداند.

اما دو روز قبل از برگزاری این جلسه راجر آیلز از ناحیه سر دچار سانحه شد، و پیش از اینکه به کما برود به همسرش گفت برای جلسه‌اش با پیتر تیل وقت دیگری تعیین نکند. یک هفته بعد، این سیاست مدار کهنه کار در سیر تاریخی دوره جمعیت خاموش ریچارد نیکسون، تا دموکرات‌های رونالد ریگان، و تا پایگاه پر شور دونالد ترامپ، چشم از جهان فرو بست.

در بیستم ماه مه در مراسم خاکسپاری او در پام بیچ، جریان دو دستگی و حتی سرافکندگی جناح راست به طور کامل مشهود بود. چهره‌های جناح راست اگرچه همچنان مشتاق بودند حمایت ظاهری‌شان را از دونالد ترامپ نشان دهند، اما در میان خودشان متزلزل بودند. در طول مراسم خاکسپاری، راش لیمبو و لورا اینگراهام سعی می‌کردند به صورت جداگانه حمایتشان را از کابینه ترامپ نشان دهند، و در عین حال، فاصله خودشان را از شخص ترامپ حفظ می‌کردند.

به طور حتم رئیس جمهور به برگ برنده حزب راست تبدیل شده بود. او یک ضد لیبرال تمام عیار بود. ترامپ شخصیتی قدرت طلب بود که تجسم زنده تفاوت در برابر حکومت به حساب می‌آمد. ترامپ به طور آشکار

فردی بی توجه، دمدمی مزاج، بی وفا و بسیار افسار گسیخته‌تر از آن چیزی بود که بتوان کنترلش کرد. هیچ کس از این ویژگی‌های او اطلاع کاملی نداشت، حتی افرادی که بیش از همه او را می‌شناختند.

بت آیلز، همسر راجر آیلز، در مراسم خاکسپاری با وسواس خاصی فقط شخصیت‌های وفادار به همسرش را دعوت کرده بود. همه افرادی که برای دفاع از راجر آیلز در هنگام اخراج وی از سمتش سستی نشان داده بودند، یا تصور می‌کردند آینده بهتری در انتظار خانواده مرداک است، به مراسم خاکسپاری دعوت نشده بودند. این نوع نگرش، دونالد ترامپ را که هنوز شیفته جایگاه جدیدش در کنار مرداک بود آن سوی خط قرار می‌داد. بنابراین پس از مراسم خاکسپاری بت آیلز ساعت‌ها و روزها منتظر ماند تا رئیس جمهور با یک تماس تلفنی فوت همسرش را به او تسلیت بگوید اما چنین اتفاقی هرگز نیفتاد.

صبح روز تشییع جنازه هواپیمای شخصی‌شان هنتی از فرودگاه جمهوری در فارمینگلید، لانگ آیلند، به مقصد پام بیچ به پرواز درآمد. در این سفر گروه کوچکی از کارمندان فعلی و سابق شبکه فاکس که همگی از حامیان ترامپ بودند هنتی را همراهی می‌کردند. اما هر کدام از این افراد به طور آشکاری احساس وحشت و نگرانی و تردید در مورد رفتارهای ترامپ داشتند. در وهله اول آن‌ها نمی‌توانستند منطق ترامپ را برای اخراج جیمز کامی درک کنند، و حالا خودداری ترامپ برای دلجویی از همسر دوست مرحومش راجر آیلز غیر قابل توجیه می‌نمود.

خبرنگار سابق شبکه فاکس، لیز تروتا گفت: «او یک احمق است.» سرخبر گزار شبکه فاکس، کیمبرلی گویلفویل، بیشتر زمان پرواز را به بحث و تبادل نظر درباره درخواست‌های ترامپ از او برای عوض کردنشان اسپایسر سخنگوی کاخ سفید گذراند. او گفت: «مسائل زیادی در این خصوص مطرح است، از جمله بقای شخصی.»

دیدگاهشان هنتی درباره کلیت جناح راست، رفته رفته از محوریت فاکس به محوریت ترامپ تغییر می‌کرد. او فکر می‌کرد خیلی بیشتر از یک سال طول نخواهد کشید که خود او هم از شبکه اخراج شود، یا اوضاع به قدری برایش ناخوشایند شود که مجبور به کناره گیری شود. به علاوه هنتی از توجهات بی اراده ترامپ به مرداک ناراحت بود، زیرا او نه تنها راجر آیلز را اخراج کرده بود، بلکه محافظه کاری‌اش در بهترین حالت سودگرایانه بود. هنتی در این باره گفت: «مرداک طرفدار هیلاری کلینتون بود!»

شان هنتی در حالی که تفکراتش را با صدای بلند مرور می‌کرد گفت که از شبکه فاکس کناره گیری می‌کند و می‌رود تا به صورت تمام وقت برای ترامپ کار کند، زیرا از نظر او هیچ چیز مهم‌تر از موفقیت ترامپ نبود. اما او از اینکه ترامپ برای تسلیت گفتن با بت آیلز تماس نگرفته بود ناراحت بود.

\*\*\*

ترامپ بر این باور بود که یک برد تا رو به راه کردن همه کارها فاصله دارد، و شاید دقیق تر این باشد که بگوییم او تصور می کرد یک برد دیگر تا اعمال فشار مناسب برای رو به راه کردن هر کاری فاصله دارد. این حقیقت که او صد روز نخست ریاست جمهوری اش را تا حد زیادی هدر داده بود برایش اهمیتی نداشت. او معتقد بود که ممکن است فرد یک رو در رسانه ها خوب ظاهر نشود، اما روز بعد به قدری نمایش اش چشمگیر باشد که موفقیتی بزرگ برایش حاصل شود.

ترامپ با خشم و عصبانیت می گفت: «کارهای بزرگ، ما به کارهای بزرگ احتیاج داریم. این کار بزرگی نیست، من به کار بزرگ احتیاج دارم. شما اصلاً می دانید کار بزرگ چیست؟»

لغو کردن، جایگزین کردن، ایجاد تغییرات زیرساختی و اصلاح مالیاتی واقعی برنامه هایی بود که ترامپ قولشان را داده بود و برای اجرایشان به پل ریان اتکا کرده بود که اکنون این برنامه ها در وضع بسیار بدی قرار داشتند. حالا هر یک از کارکنان ارشد کاخ سفید به این نتیجه رسیده بودند که در وهله اول نباید لایحه مراقبت بهداشتی را مقدمه برنامه قانون گذاری قرار می دادند. به هر حال، این ایده پیشنهاد چه کسی بود؟

در حالت طبیعی یک مقام اجرایی باید ابتدا کارهای کوچک تر را انجام دهد و سپس به صورت مرحله ای کارهای بزرگ تر را اجرا کند. اما ترامپ علاقه چندانی به کارهای کوچک نشان نمی داد و خیلی زود خسته و بی حوصله می شد.

بسیار خوب، در خاورمیانه باید صلح برقرار می شد.

ترامپ مانند بسیاری از تبلیغات چی ها و کارآفرینان مطبوعاتی بر این باور بود که پیچیدگی و مقررات دست و پا گیر دشمن هر کاری است، و از طرف دیگر، سر هم بندی کردن راهکار مناسبی برای همه کارها است. از نظر ترامپ باید مشکلات را دور زد یا نادیده گرفت؛ و در یک خط مستقیم به سمت چشم انداز مورد نظر حرکت کرد. اگرچه چنین دیدگاهی جسورانه یا پر آب و تاب بود اما دیگران را تحت تاثیر قرار می داد. در این فرمول، همیشه واسطه هایی وجود دارند که به شما قول می دهند در سر هم بندی کردن کارها کمکتان کنند، و همچنین شرکایی در کار هستند که از بزرگ نمایی شما به نفع خودشان استفاده می کنند.

ترامپ تصمیم گرفت که ولیعهد خاندان آل سعود، محمد بن سلمان بن عبدالعزيز آل سعود 31 ساله را وارد بازی سیاسی خود کند.

یک موقعیت اتفاقی در معادلات سیاسی عربستان سعودی پیش آمده بود و آن اینکه پادشاه این کشور، پدر ولیعهد عربستان، در حال از دست دادن جایگاه حکومتی اش بود. به بیان دیگر، اجماع در خاندان سلطنتی آل سعود در مورد نوین کردن ساختار قدرت این کشور رفته رفته قوت می گرفت. ولیعهد عربستان که یک بازیکن

حرفه‌ای بازی‌های ویدیویی بود، شخصیتی جدید در ساختار حکومت عربستان سعودی به حساب می‌آمد. او مردی چرب زبان، صریح و متمایل به توسعه بود، شخصیتی جذاب داشت و یک بازیگر عرصه بین‌المللی به حساب می‌آمد، و بیش از اینکه ژست یک شاهزاده کم حرف را به خود بگیرد، مشی یک فروشنده زیرک را دنبال می‌کرد. ولیعهد عربستان منصب اقتصادی کشور را در دست داشت و چشم اندازی از جنس چشم اندازه‌های ترامپ را برای پیشی گرفتن از اقتصاد دویی و تنوع بخشیدن به اقتصاد عربستان دنبال می‌کرد. رسیدن او به قدرت چهره نوینی برای ساختار حکومتی عربستان پدید می‌آورد. مقامی رهبری عربستان تاکنون با ویژگی‌هایی مانند سن بالا، سنت پرستی، گمنامی نسبی، و تفکر جمعی محتاطانه شناخته می‌شد. از سوی دیگر، خاندان سلطنتی سعودی که طبقه پادشاهان از این خاندان به قدرت می‌رسید، معمولاً با مشخصاتی مانند بی‌اعتدالی، زرق و برق و بهره‌مند شدن از خوشی‌های زندگی مدرن در بنادر خارجی شناخته می‌شدند. در این میان، ولیعهد عربستان شاهزاده‌ای عجول بود که تلاش می‌کرد از میان شاهزادگان سعودی خودش را به پادشاهی عربستان نزدیک‌تر کند.

با انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری، و در حقیقت با روی کار آمدن شخص ترامپ، رهبری لیبرال جهانی فلج شد. اما در منطقه خاورمیانه شرایط به کلی فرق می‌کرد. خشونت و دلیل تراشی‌های افراطی و مدیریت ریزبینانه باراک اوباما، و پیش از آن جنگ افروزی‌ها و شکست‌های متعاقب جرج بوش، و پیش از آن معامله گرایی و بدگویی‌های کلینتون، راه را برای سیاست زور و واقع بینی ترامپ باز کرده بود. ترامپ به هیچ وجه حوصله دنباله روی از سیاست غیرمسلحانه پس از جنگ سرد را نداشت. او دیدگاهی بسیار ساده‌تر داشت: چه کسی قدرتش را دارد؟ او را به من معرفی کنید. همچنین ترامپ از یک دیدگاه ساده و اساسی پیروی می‌کرد: دشمن دشمن من، دوست من است. بنابراین او اگر یک نقطه مرجع ثابت در خاورمیانه داشت که به پاس آموزش مربی‌اش مایکل فلین آموخته بود، این بود که ایران کشور بدی است. از این رو، هر دولتی که در منطقه مخالف ایران بود یک کشور دوست و متحد محسوب می‌شد.

پس از انتخابات ولیعهد عربستان با جارد کوشنر ارتباط برقرار کرده بود. در بحبوحه انتقال قدرت به دونالد ترامپ فردی که دارای سابقه کار در سیاست خارجه و روابط بین‌المللی باشد هنوز به قدرت نرسیده بود. حتی نامزد جدید وزارت امور خارجه، رکس تیلرسون، تجربه چندانی در سیاست خارجه نداشت. بنابراین وزرای امور خارجه سایر کشورها که در حالت بلا تکلیفی قرار داشتند به شکلی منطقی داماد رئیس‌جمهور منتخب را به عنوان یک شخصیت استوار در نظر گرفته بودند. باور عمومی بر این بود که جارد کوشنر در هر شرایطی کنار ترامپ خواهد بود. با این حال برای برخی رژیم‌های مشخص به ویژه حکومت خانواده محور آل سعود، جارد کوشنر داماد ترامپ بسیار مطمئن‌تر از یک شخصیت سیاسی بود. او به خاطر عقایدش به مقام مشخصی منصوب نشده بود.

ود داشت، شکاف مشخصات و روابط سیاست خارجی او بسیار بزرگ و گسترده بود. این شرایط یک فرصت مجدد برای دنیا جهت بازسازی روابطش با ایالات متحده فراهم می‌کرد، یا اینکه اگر کشوری می‌خواست با زبان جدید ترامپ با دنیا گفتگو کند این فرصت برایش مهیا بود. در اینجا نقشه راه مشخصی وجود نداشت و فقط نوعی فرصت طلبی کامل و امکان معامله جدید ایجاد شده بود. همچنین فرصتی جدید برای کشورها جهت استفاده از قدرت افسون و فریب فراهم شده بود، چرا که ترامپ با شور و شوق به پیشنهادهای با صرفه واکنش نشان می‌داد.

این سیاست زور و واقع‌بینی کیسینجر بود. کیسینجر که از مدت‌ها پیش با ترامپ از طریق دنیای اجتماعی نیویورک آشنا شده بود و اکنون کوشنر را زیر بال و پر خود گرفته بود.

با پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری بیشتر کشورهای هم پیمان آمریکا و حتی بسیاری از رقبای آن آشفته شده بودند. با این حال برخی کشورها شرایط پیش آمده را یک فرصت می‌دیدند. روسیه تصور می‌کرد دیگر حق عبور آزاد از اوکراین و گرجستان را خواهد داشت. چین در اوایل روند انتقال قدرت به ترامپ، یک مقام عالی رتبه در دولت ترکیه با سردرگمی با یک تاجر سرشناس آمریکایی ارتباط برقرار کرد تا بپرسد آیا ترکیه می‌تواند با اعمال فشار بر آمریکا خواهان خروج نظامیان آمریکایی از این کشور شود، یا با پیشکش کردن یک هتل با موقعیت دلخواه در تنگه بوسفور به رئیس جمهور جدید این خواسته ترک‌ها را محقق سازد؟

بین خانواده ترامپ و ولیعهد عربستان یک وجه مشترک جالب وجود داشت. ولیعهد عربستان، مانند همه مقامات حکومتی عربستان، عملاً هیچ تحصیلاتی در خارج از قلمرو عربستان سعودی کسب نکرده بود. این موضوع در گذشته برای محدود کردن گزینه‌های عربستان سعودی مثر ثمر واقع شده بود، زیرا هیچ کس در این کشور آمادگی نداشت که با اطمینان به سراغ کشف توانایی‌های فکری جدید برود. در نتیجه، همه شخصیت‌های سیاسی این کشور بسیار محتاط بودند که مبدا کسی تلاش کند آن‌ها را به تفکر درباره ایجاد تغییرات وا دارد. اما ترامپ و ولیعهد عربستان در وضعیت فکری بسیار مشابهی قرار داشتند. بهره‌مندی از دانش اندک باعث می‌شد این دو به طرز عجیبی با یکدیگر راحت باشند. وقتی ولیعهد عربستان خودش را به عنوان دوست آمریکا در قلمرو عربستان به جارد کوشنر معرفی کرد بعدها در این باره گفت: «احساسم مانند این بود که در اولین روز شروع مدرسه با یک دوست خوب آشنا شده‌ام.»

دونالد ترامپ پس از به قدرت رسیدن خیلی سریع فرضیات قبلی‌اش را درباره خاورمیانه فراموش کرد و طرز فکر جدید او در مورد خاورمیانه این گونه بود که اساساً چهار بازیگر اصلی در این منطقه حضور دارند: اسرائیل، مصر، عربستان سعودی و ایران. سه کشور نخست می‌توانند علیه چهارمی با هم متحد شوند. همچنین مصر و

عربستان سعودی با توجه به خواسته‌هایشان در قبال ایران، و هر خواسته دیگری که به ضرر منافع ایالات متحده نیست، می‌توانند به فلسطینیان فشار بیاورند و آن‌ها را وادار به مذاکره کنند.

این راهبرد جدید نشان دهنده آمیزه‌ای از افکار نگران کننده بود. این افکار شامل نگرش انزوا طلبی بانون (صلح در همه جا برقرار باشد و از مداخله در امور بین المللی پرهیز شود)؛ نگرش ایران ستیزی فلین (در سراسر دنیا خیانت و سمیت هیچ کسی مانند روحانیون نیست)؛ و نگرش جارد کوشنر در پیروی از کیسینجر (نه به این معنی که کوشنر دیدگاه شخصی نداشته باشد، بلکه بیشتر از روی احساس وظیفه از توصیه‌های کیسینجر 94 سال پیروی می‌کرد) می‌شد.

اما نکته اساسی در خصوص راهبرد مورد بحث این بود که سه حکمران آخر خاورمیانه را درست نشناخته بودند. واقعا نمی‌شد در این باره گزافه گویی کرد که کابینه ترامپ تا چه اندازه از اینکه از طرز فکر معمول پیروی کند احساس حقارت می‌کرد. از این رو، آن‌ها تصمیم گرفتند از یک اصل عملیاتی جدید پیروی کنند: پیگیری راهبردهایی که در خلاف جهت راهبردهای دولت‌های قبل بودند (دولت اوباما، و جریان نومحافظه کار در دولت بوش). به این ترتیب رفتارها، اندیشه‌ها، نگرش‌ها، و حتی به نوعی سوابق، تحصیلات و پایگاه اجتماعی دولتمردان قبلی همگی مورد تردید بود. گذشته از این، تیم ترامپ به خود لازم نمی‌دید به اندازه دولت‌های قبلی راجع به مسائل گوناگون اطلاعات داشته باشد، بلکه فقط مهم این بود که اقدامات دولت ترامپ متفاوت با اقدامات دولت‌های قبل باشد.

سیاست خارجی در دولت گذشته مبتنی بر ایده اختلاف مختصر بود: دولتمردان آمریکایی در حالی که با یک جبر چند جانبه و دربردارنده انواع تهدید، منفعت، انگیزه، معامله و روابط رو به تکامل مواجه بودند می‌کوشیدند به یک آینده متعادل دست بیابند. حال، سیاست خارجه جدید آمریکا و دکترین موثر دونالد ترامپ این بود که عناصر صحنه را به سه دسته کاهش دهد: قدرت‌هایی که آمریکا می‌توانست باهاشان همکاری کند؛ قدرت‌هایی که آمریکا نمی‌توانست باهاشان همکاری کند؛ و کشورهایی که دارای قدرت کافی نبودند و آمریکا می‌توانست ازشان چشم پوشی کرده یا قربانی‌شان کند. این‌ها عناصر جنگ سرد بودند. در حقیقت، نگرش گسترده‌تر ترامپ این بود که در طول جنگ سرد، دو عامل زمان و شرایط، به ایالات متحده بزرگترین مزیت جهانی‌اش را داد. در این دوره آمریکا در اوج قدرت و اقتدارش به سر می‌برد.

جارد کوشنر به عنوان مجری دکترین دونالد ترامپ انتخاب شد. موارد آزمایش او کشورهای چین، مکزیک، کانادا و عربستان سعودی بودند. او به هر کدام از این کشورها این فرصت را داد که پدرزنش را خوشحال کنند.

در نخستین روزهای آغاز به کار دولت ترامپ مکزیک شانس خود را از دست داد. در رونوشت گفتگوهای ترامپ و رئیس جمهور مکزیک، انریکه پینا نیتو، که بعدا در دسترس عموم قرار گرفت کاملاً واضح بود مکزیک از بازی



جدید آمریکا سر در نمی‌آورد یا تمایلی به شرکت در آن ندارد. رئیس جمهور مکزیک حتی از تظاهر به اینکه هزینه ساخت دیوار در مرزهای دو کشور را می‌پذیرد خودداری کرد، تظاهری که ممکن بود تا حد زیادی به نفع او باشد (بدون اینکه واقعا نیاز باشد این هزینه را پرداخت کند).

مدت کوتاهی پس از این دیدار نخست وزیر جدید کانادا، جاستین ترودو، که یک سیاست مدار 45 ساله طرفدار بینش جهانی به سبک کلینتون و بلر بود به واشنگتن آمد. او در طول دیدارش با ترامپ مرتبا لبخند بر لب داشت و زبانش را گاز می‌گرفت و این حقه‌اش کارگر افتاد. کانادا خیلی زود تبدیل به بهترین دوست جدید ترامپ شد.

رئیس جمهور چین که دونالد ترامپ در طول مبارزات انتخاباتی بارها بدگویی‌اش را کرده بود برای شرکت در نشستی که توسط جارد کوشنر و کیسینجر تدارک دیده شده بود به عمارت مار ا لگو دعوت شد. هیئت چینی خلق و خویی ملایم و سازگار داشت و ظاهرا تمایل داشت که ترامپ را از خود راضی نگه دارد. آن‌ها به سرعت متوجه شدند که اگر تملق ترامپ را بگویند او نیز چاپلوسی‌شان را می‌کند.

اما سعودی‌ها هم که در طول مبارزات انتخاباتی ترامپ اغلب مورد اتهام و بدگویی قرار گرفته بودند، با درک شهودی‌شان از خانواده، مراسم، تشریفات و رعایت ادب و نزاکت به خوبی از ترامپ امتیاز گرفتند.

تشکیلات سیاست خارجی ایالات متحده تا پیش از این رابطه خوب و طولانی مدتی با ولیعهد عربستان، محمد بن نایف، رقیب محمد بن سلمان داشت. از این رو، چهره‌های اصلی آژانس امنیت ملی و وزارت امور خارجه آمریکا نگران بودند که گفتگوها و روابط رو به پیشرفت جارد کوشنر و محمد بن سلمان پیام خطرناکی به محمد بن نایف مخابره کند. البته همین طور هم شد. مقامات سیاست خارجی آمریکا تصور می‌کردند افکار کوشنر توسط محمد بن سلمان رهبری می‌شود و او فردی بود که نگرهایش هایش هرگز آزموده نشده بود. دیدگاه کوشنر نیز به طور طبیعی این بود که تحت تاثیر آرای محمد بن سلمان نیست. او با اعتماد به نفس یک فرد 36 ساله که امتیازات مخصوصی برای مسئولیت خودش فرض می‌کرد بر این باور بود: بگذارید با هر کسی که ما را با میل می‌پذیرد ارتباط برقرار کنیم.

برنامه تعامل جارد کوشنر و محمد بن سلمان ساده بود به گونه‌ای که در سیاست خارجی معمولا هیچ برنامه‌ای این گونه نیست: اگر آنچه را که می‌خواهیم به ما بدهید، آنچه را که می‌خواهید به شما خواهیم داد. محمد بن سلمان پس از اینکه به ترامپ اطمینان داد خبرهای بسیار خوبی برایش دارد، به یک دیدار با مقامات آمریکایی در کاخ سفید در ماه مارس دعوت شد. (سعودی‌ها با یک هیئت نمایندگی بزرگ در این نشست حاضر شدند اما تنها حلقه کوچک ترامپ و اطرافیانش در کاخ سفید میزبان آن‌ها بود). دو شخصیت تنومند حاضر در این

دو تیم، یعنی ترامپ سالخورده و محمد بن سلمان بسیار جوان‌تر که هر دو به نوعی جذاب، چاپلوس و شوخ طبع بودند هر کدام به شیوه خود خیلی خوب با دیگری گرم گرفتند.

آنچه در این نشست بارز به نظر می‌رسید تا اندازه‌ای یک دیپلماسی تهاجمی بود. محمد بن سلمان استقبال گرم ترامپ را به مثابه بخشی از بازی قدرت خود در قلمرو پادشاهی عربستان به نمایش گذاشته بود و ترامپ و همراهانش در کاخ سفید نیز هرگز این مساله را انکار نمی‌کردند. در عوض، محمد بن سلمان پیشنهاد داد که در دیدار برنامه ریزی شده رئیس‌جمهور ترامپ از عربستان سعودی مجموعه‌ای از خبرها و تعاملات جالب را با وی در میان بگذارد. این سفر نخستین سفر خارجی دونالد ترامپ بود و برای او یک موفقیت محسوب می‌شد.

سفر ترامپ به عربستان سعودی که پیش از اخراج جیمز کامی و انتصاب مولر برنامه ریزی شده بود مقامات وزارت امور خارجه آمریکا را نگران کرده بود. برنامه این سفر که برای نوزدهم تا بیست و هفتم ماه مه تنظیم شده بود برای هر رئیس‌جمهوری بسیار طولانی بود، به ویژه برای شخص بی تجربه و ناآزموده‌ای مانند ترامپ. (ترامپ به شخصه ترس‌های زیادی از سفر و مکان‌های ناآشنا داشت و درباره بار مسئولیت این سفر گلایه می‌کرد.) اما از آنجایی که تاریخ سفر درست پس از اخراج کامی و انتصاب مولر قرار گرفته بود یک موهبت بزرگ محسوب می‌شد. برای کابینه ترامپ هیچ فرصتی بهتر از حالا نبود تا در مکانی بسیار دورتر از واشنگتن برای رسانه‌ها خبرساز شوند. یک سفر خارجی می‌توانست همه چیز را متحول کند.

در این سفر تقریباً همه شخصیت‌های جناح چپ به همراه کارکنان وزارت امور خارجه و آژانس امنیت ملی آمریکا حضور داشتند: ملانیا ترامپ، ایوانکا ترامپ، جارد کوشنر، رینز پریباس، استیفن بانون، گری کون، دینا پاول، هوپ کیکس، شان اسپایسر، استیفن میلر، جو هاگین، رکس تیلرسون و مایکل آنتون. همچنین در این سفر سارا هاکبی ساندروز معاون وزیر مطبوعات، دن اسکاوینو مدیر رسانه اجتماعی دولت، کیث شیلر مشاور امنیتی شخصی رئیس‌جمهور، و ویلیام راس وزیر بازرگانی، دونالد ترامپ را همراهی می‌کردند. به این ترتیب، بحث در مورد این سفر و هیئت نمایندگی بزرگ آمریکا به یک راهکار و موضوع جایگزین برای انتصاب مولر تبدیل شد.

رئیس‌جمهور و دامادش به سختی می‌توانستند اعتماد و اشتیاق خودشان را مهار کنند. آن‌ها مطمئن بودند که در مسیر صلح خاورمیانه قدم بر می‌دارند و از حیث این نگرش شباهت زیادی به حکومت‌های قبلی داشتند.

ترامپ با شوق و حرارت زیادی کوشنر را ستایش می‌کرد. او در یک تماس تلفنی در شب قبل از رفتن به سفر عربستان سعودی به یکی از دوستانش گفته بود: «جارد عرب‌ها را کاملاً با ما متحد کرده است. معامله انجام شد. سفر ما سفر بسیار خوبی خواهد بود.» دوست ترامپ که در آن شب با او تلفنی صحبت کرده بود گفت:

«او تصور می‌کرد این سفر گره از کارش باز می‌کند، مانند چرخشی ناگهانی که در داستان یک فیلم به وجود می‌آید.»

\*\*\*

کاروان موتوری ریاست جمهوری در جاده‌های خالی از سکنه ریاض از کنار بیلبوردهایی رد می‌شد که رویشان عکس ترامپ و پادشاه سعودی (پدر هشتاد و یک ساله محمد بن سلمان) نقش بسته بود و روایت «با هم پیروز می‌شویم» در زیر این عکس‌ها به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسید اشتیاق رئیس جمهور تا حدودی نشات گرفته از یک اغراق بزرگ در توافقات حاصل شده پیش از سفر بود. ترامپ چند روز پیش از عزیمتش به عربستان به مردم می‌گفت سعودی‌ها قصد دارند برای یک حضور نظامی کاملاً جدید در قلمرو پادشاهی عربستان سرمایه گذاری کنند که حتی چه بسا جایگزین مقر فرماندهی آمریکا در کشور قطر شود. او می‌گفت: «در این سفر بزرگترین پیشرفت در تاریخ مذاکرات اسرائیل و فلسطین حاصل می‌شود، یک رویداد تعیین کننده که تاکنون هرگز نظیرش دیده نشده است.»

تفسیر ترامپ از همکاری‌های پیش رو با عربستان بسیار گسترده‌تر از توافقاتی بود که در حقیقت بین دو کشور حاصل شده بود، اما به نظر نمی‌رسد این موضوع احساس شوق و شادمانی رئیس جمهور را تغییر دهد.

سعودی‌ها خیلی زود مبلغ 110 میلیارد دلار صرف خرید جنگ افزارهای آمریکایی می‌کردند و قرار بر این شد که آن‌ها طی 10 سال در مجموع 350 میلیارد دلار سلاح از ایالات متحده خریداری کنند. پیرو این موضوع رئیس جمهور اعلام کرد: «با این قرارداد صدها میلیارد دلار سرمایه گذاری در ایالات متحده انجام می‌شود و این یعنی ایجاد شغل‌های بسیار زیاد در کشور.» همچنین طی توافق حاصل شده در این سفر، آمریکایی‌ها و سعودی‌ها در کنار هم «با پیام‌های افراطی خشونت‌آمیز مقابله می‌کنند، تامین مالی تروریسم را مختل می‌کنند، و همکاری دفاعی‌شان را افزایش می‌دهند.» به علاوه، آمریکا و عربستان سعودی یک پایگاه برای مبارزه با افراط گرایی در ریاض تاسیس می‌کنند. اگر با این اقدامات صلح به طور کامل در خاورمیانه تامین نمی‌شد، طبق گفته وزیر کشور ایالات متحده: «رئیس جمهور فکر می‌کند آرامش تا حدودی در این منطقه برقرار خواهد شد. رئیس جمهور قصد دارد با نتانیاهو درباره روند پیش رو صحبت کند. او همچنین می‌خواهد با رئیس جمهور محمود عباس درباره اقدامات ضروری برای موفقیت فلسطینیان صحبت کند.»

همه چیز یک موفقیت بزرگ از جنس ترامپ بود. در این سفر رئیس جمهور آمریکا و همسرش به اتفاق جارد کوشنر و ایوانکا ترامپ به یک گردش تفریحی رفتند. همچنین سعودی‌ها یک مهمانی 75 میلیون دلاری به افتخار ترامپ برگزار کردند و از او خواستند که روی یک صندلی شبیه به تخت پادشاهی بنشیند. (هنگامی که

رئیس‌جمهور از پادشاه سعودی نشان افتخار دریافت می‌کرد، در یک عکس دیده شده که به پادشاه تعظیم کرده است، و این موضوع خشم جناح راست آمریکا را برانگیخت.

از دیگر برنامه‌های این سفر فراخوانده شدن پنجاه کشور عربی اسلامی توسط سعودی‌ها برای حضور در نشست سران کشورهای اسلامی-عربی بود تا مراتب دوستی‌شان را به رئیس‌جمهور آمریکا اظهار کنند. پس از این نشست دونالد ترامپ با دوستانش در آمریکا تماس گرفت و گفت چقدر همه چیز ساده و آسان پیش رفت، و چگونه او با ما به شکل ناموجه و مشکوکی همه چیز را به هم ریخته بود. ترامپ در گفتگو با حمد بن عیسی آل خلیفه، پادشاه بحرین، به او اطمینان خاطر داد: «مدتی است در منطقه کمی تنش وجود دارد، اما با روی کار آمدن دولت جدید دیگر تنشی در کار نخواهد بود.»

عبدالفتاح السیسی، رئیس‌جمهور مصر، در دیدار با ترامپ با صلابت ظاهر شد و گفت: «شما یک شخصیت منحصر به فرد هستید که قادر است ناممکن‌ها را ممکن سازد.»

رویکرد ترامپ به طرز چشمگیری در نگرش و راهبرد سیاست خارجی آمریکا تغییر ایجاد می‌کرد و تأثیرات آن تقریباً بلافاصله پدیدار شد. رئیس‌جمهور آمریکا بدون توجه به خط مشی سیاست خارجی با طرح زورگویی سعودی‌ها به قطر موافقت کرد. دیدگاه ترامپ این بود که قطر از گروه‌های تروریستی حمایت مالی می‌کند، در حالی که هیچ توجهی به پیشینه مشابه سعودی‌ها در این زمینه نمی‌کرد. (استدلال جدید ترامپ این بود که تنها برخی از اعضای خاندان سلطنتی عربستان از تروریست‌ها حمایت کرده‌اند.) چند هفته پس از سفر ترامپ به عربستان سعودی، محمد بن سلمان در تاریکی شب محمد بن نایف ولیعهد عربستان را بازداشت و او را وادار کرد که از مقام ولیعهدی‌اش استعفا دهد، و سپس این مقام را به نفع خودش مصادره کرد. ترامپ به دوستانش گفت که وی به اتفاق جارد کوشنر «مهره خودشان را در صدر قدرت قرار داده‌اند!»

پس از ریاض، تیم ریاست‌جمهوری با سفر به بیت المقدس با نتانیاهو دیدار کرد، و سپس به دیدار محمود عباس در بیت اللحم رفت. ترامپ با قاطعیت بی سابقه‌ای به محمود عباس گفت با ظاهر مبدل خویش «صلح و آرامش را به ارمغان خواهد آورد.» پس از آن، رئیس‌جمهور برای دیدار با پاپ، رهبر مسیحیان، به رم سفر کرد. مقصد بعدی ترامپ بروکسل بود. او در این شهر به طور معناداری خط میان سیاست خارجی کشورهای متحد غربی را ترسیم کرد. این خط از زمان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری اولین اصول اخلاقی شخصیت آمریکایی به طور آشکار ترسیم شده بود.

از دیدگاه ترامپ، همه این مسائل به به حیطه کار ریاست‌جمهوری مربوط می‌شد. او نمی‌توانست باور کند که موفقیت‌های چشمگیرش به بازی‌های سیاسی بزرگتری تبدیل نشوند. استیو بانون، پریباس و دیگر اطرافیان ترامپ متوجه شدند که او اخبار ادامه دار و رقابتی مربوط به جیمز کامی و مولر را به سادگی انکار می‌کند.

یک نقص شخصیتی ترامپ که دائما در کمپین انتخاباتی اش به چشم می خورد و در دوره ریاست جمهوری اش نیز تاکنون دیده شده است، درک نامطمئن او از پدیده های علت و معلولی است. تاکنون هر مشکلی که ترامپ ایجاد کرده به شکل مطمئنی با رویدادهای جدید جایگزین شده است، و این مطلب موجب شده ترامپ به این اطمینان برسد که همیشه یک داستان بد می تواند با یک داستان بهتر و چشمگیرتر جایگزین شود. او همیشه می توانست موضوع بحث را تغییر دهد. سفر عربستان و کمپین جسورانه ترامپ برای وارونه سازی روش معمول سیاست خارجی در گذشته دقیقا همین کار را محقق کرده بود. با این حال، رئیس جمهور همچنان ناباورانه خودش را در مخمصه موضوع اخراج جیمز کامی و انتصاب مولر می دید. به نظر می رسید هیچ موضوع دیگری نمی توانست روی این دو رویداد سرپوش بگذارد.

پس از پایان سفر عربستان سعودی استیو بانون و رینز پریباس در حالی که از مجاورت نزدیک با رئیس جمهور و خانواده اش در سفر خسته شده بودند راهشان را از کاروان ترامپ جدا کرده و به واشنگتن بازگشتند. اکنون وظیفه آن ها این بود که با بحران واقعی ریاست جمهوری که در غیاب کارکنان کاخ سفید شکل گرفته بود مقابله کنند.

\*\*\*

اطرافیان ترامپ واقعا در مورد ترامپ چه فکر می کردند؟ این نه تنها یک سوال منطقی بود، بلکه همان سوالی بود که بیشتر اطرافیان ترامپ از خودشان می پرسیدند. آن ها دائما تلاش می کردند که بفهمند خودشان واقعا در مورد ترامپ چه فکر می کنند، و هر یک از شخصیت های دیگر چه تفکری درباره او دارند.

بیشتر اطرافیان ترامپ پاسخ سوال هایشان را پیش خودشان محفوظ نگه می داشتند. اما در خصوص موضوع اخراج و انتصاب کامی و مولر، گذشته از همه طفره رفتن ها و دلیل تراشی ها، هیچ کس به جز خانواده خود ترامپ نبود که او را با کنایه مورد سرزنش قرار ندهد.

در این مرحله بود که حکایت لباس جدید و نامرئی پادشاه برای اطرافیان ترامپ به پایان رسید. اکنون مقامات کاخ سفید می توانستند نسبتا آزادانه و با صدای بلند عقیده و فراست ترامپ، و بیشتر از همه توصیه هایی را که به او می شد، مورد تردید قرار دهند.

در این خصوص تام باراک به یکی از دوستانش گفته بود: «ترامپ فقط دیوانه نیست، احمق هم هست.»

استیفن بانون و رینز پریباس به شدت مخالف اخراج جیمز کامی بودند، در حالی که ایوانکا ترامپ و جارد کوشنر نه تنها از این تصمیم ترامپ حمایت می کردند، بلکه بر آن اصرار داشتند. این رویداد جنجالی موجب

شد بانون به یک نقشه راه دست یابد و آن را به طور گسترده تکرار کند، اینکه تمام توصیه‌های ایوانکا ترامپ و همسرش به دونالد ترامپ توصیه‌هایی نابه‌جا هستند.

اکنون هیچ‌کس فکر نمی‌کرد اخراج جیمز کامی کار درستی بوده است و حتی خود رئیس جمهور هم از این بابت کمی شرمنده به نظر می‌رسید. بنابراین بانون تشخیص داد که نقش جدیدش رهانیدن ترامپ از این مخمصه است، و او در واقع همیشه احتیاج به رهانیدن داشت. ترامپ ممکن بود هنرپیشه درخشانی باشد اما نمی‌توانست شغل خود را مدیریت کند.

چالش جدید برای استیفن بانون یک مزیت آشکار در پی داشت: او متوجه شد هرگاه شانس ترامپ افول کند، شانس او قوت خواهد یافت.

استیفن بانون در سفر به خاورمیانه به کار خود ادامه داد. او روی شخصیت لانی دیویس یکی از وکلای مدافع بیل کلینتون که پس از گذشت تقریباً دو سال به یکی از سخنگویان و مدافعان عمومی و ثابت کلینتون در کاخ سفید تبدیل شده بود تمرکز کرد. تشخیص بانون این بود که موضوع کامی و مولر به همان اندازه برای دولت ترامپ تهدید آمیز باشد که پیش‌تر موضوع مونیکا لوینسکی و کن استار دولت بیل کلینتون را تهدید کرده بود. به همین قیاس، استیفن بانون تصمیم گرفت در خصوص مسئله ترامپ همان عکس‌العمل کلینتون را برای فرار از سرنوشت شوم به کار ببندد.

او نقشه‌اش را این گونه توضیح داد: «کار خانواده کلینتون این بود که به روشی عجیب از تاکتیک‌های بی‌رحمانه استفاده کردند. آن‌ها خودشان را در یک موقعیت خطرناک قرار دادند و سپس بیل و هیلاری کلینتون هرگز سخنی از آن به میان نیاوردند. آن‌ها با این حربه خودشان را نجات دادند. کن استار سر بزنگاه آن‌ها را گیر انداخت و به این ترتیب خانواده کلینتون قضیه را فیصله دادند.»

بانون دقیقاً می‌دانست چه کاری باید انجام شود. ابتدا باید جناح چپ محاصره می‌شد و یک کادر حقوقی و ارتباطی مجزا برای دفاع از رئیس جمهور ایجاد می‌شد. در این نظریه رئیس جمهور در برابر یک واقعیت موازی قرار می‌گرفت. یک جنگ پارتیزانی تمام‌عیار برپا می‌شد و رئیس جمهور یا از قائله کنار گذاشته می‌شد یا در آن دخالت نمی‌کرد؛ همان طور که در مدل کلینتون این عملیات اجرا شده بود. سپس سیاست به قسمت نامطبوع خودش می‌رسید و ترامپ به عنوان رئیس جمهور و فرمانده کل برای اداره بازی وارد صحنه می‌شد.

بانون با انرژی زیادی تاکید کرد: «بنابراین ما این کار را انجام می‌دهیم. به همان روش که آن‌ها انجام دادند. یک اتاق جنگ جداگانه ایجاد می‌کنیم، وکلای جداگانه به کار می‌گماریم، و سخنگوهای جداگانه استخدام می‌کنیم. این حربه جنگ را از اینجا دور نگه می‌دارد و ما می‌توانیم جنگ بعدی را در اینجا برپا کنیم. همه در

این کار شرکت می‌کنند. خب، شاید ترامپ زیاد دخالت نکند. مشخص نیست. شاید نقش‌آفرینی کمی داشته باشد. نه تا آن اندازه که خودش تصور می‌کند.»

به این ترتیب بانون با هیجان فراوان و پریباس خشنود از اینکه می‌توانست به بهانه‌ای جانب رئیس‌جمهور را رها کند، با عجله به جناح چپ ملحق شدند تا یک حلقه محافظ برای جنگ پارتیزانی تشکیل دهند.

این موضوع از توجه پریباس دور نماند که استیفن بانون در صدد بود یک گارد مدافع پشتیبان به وسیله دیوید باسی، کوری لواندوفسکی و جیسون میلر تشکیل دهد تا هر سه نقش سخنگوی خارجی را ایفا کنند و در ضمن همگی تا حد زیادی به بانون وفادار بودند. به علاوه، آنچه به طور خاص توجه پریباس را به خود جلب کرد درخواست بانون از رئیس‌جمهور برای ایفای نقشی بود که به کلی با شخصیتش بیگانه بود: یک مدیر اجرایی خونسرد، متین و بسیار شکیبا.

در این میان یک مسئله حل نشده این بود که تیم ترامپ نمی‌توانست یک شرکت حقوقی معتبر با روال کار کارمندی – دولتی را به همکاری مجاب کند. زمانی که بانون و پریباس به واشنگتن بازگشتند سه شرکت حقوقی معتبر پیشنهاد همکاری‌شان را رد کرده بودند. این شرکت‌ها نگران بودند که در صورت پذیرفتن وکالت دونالد ترامپ میان کارکنان جوانشان شورش برپا شود؛ یا اینکه اگر جریان پرونده به خوبی پیش نرود ترامپ به طور علنی به شرکتشان اهانت کند؛ و یا اینکه ترامپ حق‌الوکاله آن‌ها را به طور کامل پرداخت نکند.

در پایان، نه شرکت حقوقی برتر آمریکا پیشنهاد همکاری کاخ سفید را نپذیرفتند.